سرود و سخن در ترازو

واصف باختری

کابل ۱۳۷۰

رساله رشید و طواط

درباب اوزان شعردری وتازی

گرو هی از زنده گینا مه‌نویسان‌وتذ کره نگا را ن هنگام سخن‌راندن از امیر امام رشید الدین سعـــدالملك محمد بن محمد عمر ی‌معروف به‌رشیدوطواط (ف: ۵۷۳) نو شتـه‌اند که‌وی رساله منظوم در باره‌وزن شعر به یاد گار نهاده است .(رك‌به:مقدمه اقبال آشتیانی بر حدا یـق السحر ،سبك شنا سی بها ر ـج۲،ص ۰.۰٤ وتاریخ ادبیا ت دا کتــر صفا ـ (ج۲،ص ٦٣٢).

روانشاد مجتبی مینو ی ایـــــن‌رساله را باپیشگفتار کوتا هی د ر شماره‌سوم سال نهم (۱۳٤۱) مجله‌دانشکده ادبیا ت دانشگاه تهرا ن‌به چاپ رسانیده است برای آشنا یی‌با نسخه های گونا گو ن این‌رسا له به بخشهایی از پیشگفتار اوروی‌می‌آوریم : ((متنی که بنده ازآن رساله تایه کرده ام ... در انگلستان از روی نسخه یی متعلق به مـــــوزه بریتانیا به نشان (Or. 4110) از ورق ۳۹۹ ب ٤۰۲ نقل شده وبا نسخه دیگری در کتابخا نه دیوان‌هند India Office به نشا ن ٤٦١٨ (ورق۵۵) مقا بله‌شده است . در نسخه مـــو ز ه

بریتا نیا تصریح به‌نام نو یسنده نشده است ،و لی در نسخه دیوا ن هند (نذ) مقد مه رسا له چنین‌آمده‌است که : این جزو یست که د ر او اقسام عرو ض اشعار پار سی است تصنیف شیخ امام رشیدالدین سعد الاسلام محمد بن محمد بـــن‌محمد المعرو ف به‌وطواط رحمته الله و نور ضر یحه ... در کتابخانه‌های‌ترکیه نیز چند ین نسخه از ایـــن رساله دیده ام. د ر بعضی از آنهانام مو لف معلو م‌نیست ،مثلا د ر مجمو عه (٤٧٩٥) کتابخا نه ا یــاصوفیه‌ورق ٣٦٨ ب تا ٣٦٩ ب نسخه بسیار پر غلطی ازآن‌مندرج‌است...

در برخی از نسخ آن را به ادیب‌صابر ی ترمذی نسبت داده اند ، مثلادر مجمو عه ٤٠٠٦ کتابخا نـــه‌ایا صو فیه ...

نیز در مجمو عه ١٨٧٨ جـــزء‌کتابخانه سلطان احمد ثا لث(در طوپ قاپو سرای) که حاو ی ٢٦ رساله است از ورق (١٤٥آ)تا(١٤٧آ) این رساله را درج کرده اند و اینجاهم نو یسنده به‌نام الشیخ شمس‌ـ الدین علی الصابر بن اسمعیـــــل‌التر مذی یاد شده است ... د ر مجمو عه ٢٦٢٠ در کتابخا نه ایــاصو فیه انشای تازه یی از ایـــن رساله هست با حذفها واضا فا ت‌وتو ضیحا ت‌و مقد مه و خاتمه یی‌که در نسخ دیگر نیست ... محرر این‌مقد مه‌هم رشید الدین وطوا ط را نو یسنده اصلی معر فی میکند ...من‌گمان میکنم درست باید همیـــن باشد که ادیب صابر این رسا له‌رانو شته است ... این اعتقا د برای من از اینجا حا صل شد ه‌است که‌دیده‌ام عاد تا تالیفا ت اشخا صـــ کمشهور ت تر رابه مردان مشهورترنسبت داده اند و بر عکس آن کمتر اتفاق افتا ده است))(رك به : مجله‌دانشکده ادبیا ت ، ش ٣، سا ل نهم ، ص‌ص ٢٣ــ٣٤.)

اما من بر آنم که این رسا له‌بایداز رشیدو طواط باشد نه از ادیب صا بر شاعر همروز گار او. زیرا رشیدو طوا ط گذشته از شعر د ر زمینه پژو هشها ی اد بی نیز کارهای گسترده یی انجام داده‌است.

منشات فارسی ، حدایق السحر فی دقایق الشعر و مجموعه رساله های عربی او از شمار این کارها ست . بسیاری ازپژوهنده‌گان به نوشته ها ی او درز مینه ها ی لغت، بلاغت و نقد شعر ارج بیشتر میگذارند تا به سروده‌ها یش .حال‌آن که به ادیب صابری جز دیوان شعرش کتاب یارساله دیگری نسبت‌داده نشده است . از سوی دیگرباید ازیاد نبریم که شعر ادیب صابر در مقایسه با شعر وطواط از عطرو جوهر شعری بیشتری بهره‌ور است و دریغا که او در سرا سراین رساله حتی یك بار هم چهره‌نمینماید . همه جا وطواط رامیبینیم که باآن اندام باریك و قامت کوتاه‌خویش خشك و رسمی بر کرسی تدریس عروض نشسته است واز ارکان و افاعیل سخن میراند.

بگذریم ، این رساله هر چه هست‌وهر ما یه‌و پایه یی که دارد یادگاری ارجناك از سده ششم هجری ست ومیتوان ازآن‌بسا چیز ها فراگرفت. به‌ویژه در چند سال پسین که‌گروهی از آوازه گران پاسداری از گنجینه های ادبیات کهن،موازین‌ونهاد های عروض را بدون آن که ازاین دانش بغرنج و چند سو یه آگاهی داشته باشند، به سان‌کتیبه های گور نیاکان خویش مقدس‌می‌انگارند و عده یی از جوانان‌پاکباخته بیگناه ، اما آسا نگیر بوی‌زننده همه دالانهای‌متروك تاریخ را از این موازین و نهاد ها میشنوند خواندن و بررسی آگاهانه این گونه نوشته ها کاریست بس سودبخش .بگذار به گروه نخستین بگوییم : کسی از پذیرش تقدس‌کتیبه ها ی گور نیاکان شما سر باز نمیزند .ولی دریغا که این‌کتیبه ها به‌یك خط فراموش شده نوشته شده اند و شمارا توان خواندن آنها نیست .بهتر است به جای سخن زدن و شعار دادن در باب تقدس این‌خط ، شیوه‌خواندن آنرا فرا گیرید . از شماپرسشهایی‌هم داریم: آیا پیش از آن که‌دوران خون توسط ((هاروی)) دانشمندانگلیسی کشف شود ، خون در عروق و شراین انسان نهادرگردش‌بودیانه ؟آیا پیش از آن که نهادها

وموازین عروض خلیل بن احمدبه سر زمین مابرسد ، نیا کان فرهنگی ما به‌سرا یش وخوا نش شعرو به گونه‌یی باوزن شعر آشنا یی داشتند یانه ؟

اگر میگویید نه بدا نید کـــه (گاثاها) یعنی سرود های مذهبی زردشت شعر است واصلا واژه گاثابه معنای سرود است و تاریخ سرایش آن دست کم به هشت سده پیش ازمیلاد میرسد .

امروزه دانشمندا ن وز ن ایـــن اشعار را دریافته و حتی بنیاد های وزن را در آنها تعیین کرده‌اند. به((ایاتکار زریران)) و((در خـــت آسو ریك)) و چه‌و چها ی دیگـــر بنگرید و((اپر متن ی شه‌و هرام ی ورژاوند)) را که از مصرا عها ی دوازده هجا یی سا خته شده‌است ونو عی قافیه نیز دارد بر رســـی نمایید .(رك به: بهار، شعر درایران، مجله مهر ، سال پنجم و (Henning Apahlavi poem)

واما وابسته گان گروه دوم با ید بدا نند که ((نفی)) به هیچ و جه به معنای نابودی سا ختن سرا پا ی پدیده های کهن نیست . درست است که عروض نارسایی های داردولی از یاد نبر یم که پرند شنگر فین شعر ما هزار سال در این کار گاه بافته شده است .

الیوت در باره عروض گفتـــه است :((چه قرنها که این اتا ق کوچك ناله ها ی درد زایما ن شعررا باشکیبا یی تحمل کرد.))

امروزه گرو هی از شا عرا ن ما آگا ها نه به شعر آزاد ، شعری که برپایه هیچ یك از وزنها ی قراردادی عرو ضی تقطیع نمیشود ، رو ی آوره اند . این امر به هیچ رو ی نمی تواند نام عرو ض را ازبرنا مه آمو زشها ی ادبی بز داید . مـــن نمیخوا هم که وز ن را مطلقا همزاد جاودانی شعر بنگارم ولی آگا هی دقیق از سر شت و خصلت وزنهای گونه‌گو ن حتی میتواند کار آنانی راکه میخوا هند بر پایه تر تیب وتوالی عبارتها ی آهنگین شعر بسرا یندنه به‌ترتیب وتوا لی اوزا ن معیار ی، به اوج و شگفته گی بیشتـــــر ی برساند .

باری چند ی پیش ، پس‌ازخواندن‌این رساله در مجله یاد شده برآ ن شدم که پار ه‌یی از لغز شها ی راکه‌بنابر بی پروا یی تسا خا ن در آن راه یافته بپیرایم ، برای هروزن‌مثالی بیاور م وبه تعر یف وتوضیح پاره‌یی از مفا هیم واصطلا حـــا ت‌بپر دازم. فسو سا که روانشا د مینوی آن گو نه که شیوه‌پژوهشگران‌همما نند اوست به‌و یراستن ا ین رساله‌به‌گو نه سزاوار است دســـت‌نیاز یده و بیشتر به نشا ن دا ن نا همسا نیها ی نسخ پرداخـــته‌است.

چند جایی هم برای رو شـــن‌شد ن اندیشه آنانی که شعرامروزرا فاقد وزن میپندا رند به تقطیع نمونه‌های از شعر امروز که درآن هایکی ازشا خه هاو متفر عات بحرویژه‌یی به‌کار گرفته شده است پردا ختـه ام.*

در فر جام سزاوار میدا نم به آوای پرشکوه ابو الفضل بیهقی که از فرا سوی سده ها بر میخیزد گوش بسپار م و برای ((سپا س‌از پیشینه قبایان)) این رسا له‌ادبشناس‌واستاد نا مور رشیدو طوا ط‌را با اشاره ها و حاشیه ها ی ناچیزی‌که‌برآ ن افزوده ام به خا طر ه‌پراز فره‌و فروغ استا دشا عرا ن‌و شیخ‌الشیوخ ادبشنا سان زون گار هـــا استاد ((بیتاب)) پیشکش کنم.

کابل - شب۲۶ میزا ن ۱۳۶۰

---

*عده یی چنین میپندا ر ند که ((شعر امروز)) باوز ن عمیقا ناساز گار است. باید گفت که‌بسیار ی‌ازنمو نه ها ی والا واصیل ((شعـــر امروز)) بر بنیا ن وزنها ی‌عرو ضی‌آفریده شد ه‌اند .

بخشی از یک شعر ناظمی را با هم بخوانیم:

درمن تمام و حشت فریاد
در من تمام جرئت گفتن

سبز است

من باغ سرخ آتشم ای باد!
پنداشتی که هیزم خاموشم
از من مکن عبور که میسوزی.

این شعر دریکی از شاخه های بحر مضارع سروده شده است. با این تفاوت که شاعر نخواسته است در همه مصراعها وزن ((مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات)) یا فاعلن رابه کار گیرد. به سخن دیگر او خواسته است سیمای ذهنی شعر تعیین کننده شکل ظاهری آن باشد و بدین گونه به پویه اندیشه تداوم بخشیده شود.

اصطلاح ((شعر آزاد)) که باید آن را در برابر Free Verse انگلیسی گذاشت، یکی از شاخه های شعر امروز است.

شعر آزاد رابنابر ویژه گیهای آن ـ از گونه آهنگین بودن ـ میتوان به آسانی از نثر باز شناخت، ولی این تیره خاص شعر با اوزان مألوف ومعیاری هیچ نوع دمسازی ندارد. و نیز آنانی که شعر های بیوزن را شعر ((سپید)) مینامند در اشتباه اند. شعر سپید از مقوله های ویژه ادبیات باختر زمین است. این گونه شعر بیشتر ینه ده هجایی و دوازده هیجایی میباشد.

شکسپیر در نمایشنامه هـای خویش نمونه های درخشانی از شعر سپید ارایه کرده است.

بسم الله الر حمن الر حیم

بدان که علم عرو ض علم بد یعوعجیب استو عرو ض میزان شعر عربی و پارسی‌را گویند (۱) و دراوهفده بحر است (۲) مثمن سا لم‌واین بحور در حالت تعلیل و تغییـــــرنقصا ن ازوزن اصلی میپذ یر ندو آن را مکفوف و اخر ب ومطو ی و مخبون گویندو نظر هر یك در تحت هر بحر ی نموده آید . و اسا می‌بحور واوزا ن شعر که در اصطلاح (اهل) علم(و)فضل است این‌است :هزج ، رجز ،رمل ،طویل ،مد ید ، بسیط ،وا فر ،کا مل ، سر یـــع،منسرح، مضار ع ،مقتضب ،مجتث ، متقار ب ،خفیف ،قریب،محدث(۳)

(۱)

(آ) بحر هزج سالم (٤)
هزج را گرتمام‌ار کان‌همیخوا هی‌از او مگذر
بگیر این بیت را یاد و بکن این قطعه‌را از بر
مفا علین، مفاعلین،مفاعلین،مفاعلین
زهی با فریز دانی خهی فرز ندپیغمبر (۵)
(ب) هزج مسدس مخبون (٦)
چو از بحر هزج خرم شوت د ل
شود آسا یش جانها به حا صل
مفاعلین مفا علین فعولن
چنین تقطیع بکن ای مردعاقل(۷)
(ج) هزج مکفو ف مثمن (۸)
چو مکفوف شود رکن هزج‌استدل‌افروز
بدین طرز بودبیت که گفتیم‌بیاموز
مفا عیل، مفاعیل،مفا عیل، مفاعیل
خوشت باد همه عمرو خر م‌با د همه روز
(د) هزج اخرب مثمن (۹)
وزن هزج اخرب گر هست میسر

هر چند بخوا نیش بودخوشتر وبهتر
مفعول، مفاعلین ، مفعو ل ، فعولن (۱۰)
ای رایت اقبال زرای تو مظفر
(ه) بحر هزج اخرب مسدس (۱۱)
دربحر هزج مساز تاخیر   خالی زشمار اخربش گیر
مفعول ، مفاعلن، مفا عیل   ای پاکدل و خجسته تدبیر
(و) رباعی بیشتر بر این‌وز ن آید (۱۲)
در بیت هزج ز حاف (۱۳) بسیارآید
این وز ن همه ترانه راکار آید
هروز ن که باز حاف او یار آید
در تقطیعش همه پدیدار آید
مفعول ، مفاعلن، مفا عیلن فع
فع‌لن، فعلن، مفاعلن ،مفعو لن * فعولن*
(۲)

(آ) بحر رمل مثمن سالم (۱٤)
خو شتر است از بحر ها بحررمل بر اتفاق
طبعها را سوی نظمش بیش‌باشداشتیاق
فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن،فاعلان
ای به‌تو آراسته صدر خراسا ن‌وعراق**
(ب) بحر رمل مخبو ن مثمن(۱٥)
رمل مخبو ن را هست لطا فت‌به‌کمال
چو ببر سند تو تقطیع چنین‌کن‌همه حال
فعلاتن، فعلاتن فعلاتن ، فعلان
ای مبارك نفس و خو ش سخن ونیکو فال
(ج) رمل مسد س مجنون (۱٦)
چوز شش رکن رمل یافت‌نظام   هست تقطیعش ازاین‌گو نه تمام
فعلاتن، فعلاتن فعلان (۱۷)   به‌سحر گاه شو از جا مه‌به‌جام*

(۳)

(آ) بحر رجز مثمن سالم (۱۸)
بحر رجز راگر تمام ارکان بخواهی درسخن
بی هیچ شک تقطیع او چو ن پرسمت این گو نه کن
مستفعلن مستفعلن مستفعلن ، مستفعلن ، مستفعلن
هر روز بختت نو شود ازگرد شچر خ کهن
(ب) بحر رجز مطو ی مسد س(۱۹)
از رجز مطو ی اگ ربا خبر ی وزن خو ششں برشمر ار با هنری
مفتعلن، مفتعلن، مفتعلن نیك بدانی چو سره در نگر ی
(ج) بحر رجز مخبو ن مسد س(۲۰)
طریق خبر در رجز بود روا عروض او چنین بودبه‌نزد ما
مفا علن ، مفا علن ، مفاعلن همیشه باد در جهان ترابقا*

(٤)

(آ)بحر سریع(۲۱)
بحر سریع است خوش ودلگشای جمله ار کانش نگر جا نفزای
مفتعلن، مفتعلن فا علا ن(۲۲) هر چه‌بخوا هی بد هادت خدا ی

(٥)

(آ) بحر قریب (۲۳)
قریبست‌ز هی بحر بی نظیر بدا ن‌نیك بکن نقش بر ضمیر
مفا عیل مفا عیل فاعلان دراین باب تو این شعر یاد گیر
(ب) بحر قریب اخرب (٢٤)
خوا هی که بدانی قریـ ـب‌اخرب تاشاه سخن شوی مقر ب
مفعول مفا عیل فاعلا تن ای خد مت تو دو لت مجر ب

(٦)

(آ) بحر منسرح سا لم (۲۵)
منسرح از بحر ها ست خوشتروبهتر به‌نا م
وزن خو ششں در عرو ض‌را حت‌رو حست و کام

مفتعلن ، فاعلان ، مفتعلن، فاعلان
مطرب پرده بساز ساقی پیش‌آرجام
(ب) بحر منسرح مر فل(۲٦)
منسرح است ای پسر چو نیك‌بدانی
رکن مر فل دراو شده است نهانی
مفتعلن ،فاعلات ،مفتعلن ،فع
گردد معلوم چو ن به ذوق‌بخوانی

(۷)

بحر خفیف(۲۷)
خو شتر بحر ها ست بحرخفیف وزن او اصل مثنوی لطیف
فاعلاتن، مفاعلن، فعلان کل شئی من الظریف ظر یف

(۸)

(آ) بحر مضارع (۲۸)
زبحر مضارع است سخن‌را همه‌جمال
چو تقطیع رکنهاش بود جملـــه‌زین مثال
مفا عیل ،فاعلان ،مفا عیــــل ،فاعلان(۲۹)
زهی‌آسمان به قدرز هی مشتری‌به فال
(ب) بحر مضارع اخرب (۳۰)
چون پرسم از مضارع اخرب‌ترانشان
تقطیع او چنین کن در حا ل ودرزمان
مفعول ، فاعلات مفا عیل،فا علان
ای تیر ه‌از جمال تو خور شیدآسمان
(ج) نوع من بحر المضــــار ع الاخرب (۳۱)
نو عی است از مضارع بارکنهای‌اخرب
تقطیع او چون کردی گردد سخن مهذب
مفعول ،فاعلاتن، مفعول،فا علا تن
ای مه رخ سمنبر ای دلبر شکرلب

بحر مقتضب (۳۲)
بحر خوب مقتضب است وزن نیك وبس عجب است
فاعلات ، مفتعلن از بحور منتخب است
(۹)
(۱۰)

بحر مجتث(۳۳)
به‌بحر مجتث دلها از آن شنا بکنند
کزو سخن را چون لولو خوشاب‌کنند
مفا علن، فعلاتن، مفاعلن، فعلان
چنین کنند چو تقطیع او صوا بکنند
(۱۱)

بحر متقار ب (۳٤)
چو اندر مقار ب کنی (تا) فزو ن
بر این گو نه تقطیعش آید برو ن
فعولن ،فعولن، فعولن، فعول
زهی دو لتت را بقا ر هنمو ن
(۱۲)

بحر محدث(۳۵)
نظم رابعد از این بحر محدث‌گزین یادکن‌بعد ازاین بحر محدث چنین
فاعلن، فاعلن، فاعلن، فاعلن آمد این‌وز ن خوش ازدر آفر ین
(۱۳)

بحر طویل (۳٦)
به‌بحر طویل آمدبسی شعر تــرتازی
بدین سان بود بی‌شك چوتقطیعش‌آغازی
فعولن مفاعیلن ، فعولن مفا علن
زهی مملکت راچو ن فلك دا م نمساز ی
(۱٤)

بحر مدید (۳۷)

از مدیدش وزن خوش‌باز یا بی
فاعلاتن ،فاعلن ،فاعلاتن

گاه دعوی چو ن‌بدو درشتا بی
گر چنین دانی همی برصوا بی
(۱٥)

بحر بسیط (۳۸)

بحر بسیط شنو گر عاشق‌سخنی
مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن

تقطیع اوبه صفت الاچنین نکنی
ای زلف دلبر من پربندوپرشکنی
(۱٦)

بحر وافر

زوا فر اگر همی طلبی نشانی
مفا علتن مفاعلتن فعو لن

سزد که همیشه درسخن چکا نی
بزرگ زمین و نا دره زما نی
(۱٦)

بحر کا مل (٤۰)

چوبه بحر کا ملت او فتدطر فی‌سخن
همه رکن او به‌گه عرو ض چنین‌بکن
متفاعلن متفاعلن متفا علن

مشوانـ دو لت تازه و نو تـــو
کهن (٤۱)

یاد داشتها :

(۱) درمیان دانشها ی که بازبان‌وواژه گا ن پیوند دارند ، عر وض سر شت ویژه یی دارد . رشته‌های‌دیگر این دانشها چون لغت ،صرف، نحو ومعا نی به تدریج پدید آمده وباتلاش دانشورا ن گو نه گون در درازای زما ن تکا مل یافته اند . اما عرو ض ، بدان گو نه که گفته اند، بدو ن آن که پیشینه یی د رزبان‌وادبیا ت تاز ی دا شته باشد، یك باره ((از جانب یك تن‌ابدا ع‌شده است)).
(ر.ك به: وز ن شعر فار سی ــص ٦۳)

پایه گذار این دا نش، دا نشمندبصیری است به‌نا م ابو عبدالر حمن خلیل بن احمد البصر ی الفراهیدی.او در حدود سال (۱۰۰) هجری‌زا ده شده‌و میا ن‌سا لها ی ۱۷۰و ۱۷۵ هجر ی به گفته بیهقی جا ن‌وجا مه به سرای دیگر برده است. در باره‌معنا ی واژه ((عرو ض))پژوهشگران را اندیشه ها ی یك سان نیست . گرو هی گفته اند که ((آن را از بهر آن‌عرو ض خواندند که‌معرو ض‌علیه شعر است یعنی شعر را برآن عر ض کنند تا مو زو ن از ناموزون‌پدید آید و آن فعو لیست به معنی مفعول))(رك به : المعجم فی‌معا ییراشعار العجم ، چاپ مدرس رضو ی ـ۲٤). گرو هی بر آنند که‌عرو ض‌به معنای ((چوبی باشد که خیمه بدان قایم ماند))(رك به : المعجم ص ۲۸) و چون قوام بیت به‌واپسین بخش مصراع نخستین است ، ایـن‌بخش را مجازا عرو ض نا میده اند وسپس این واژه بر پایه تسمیه کل‌به اسم جز بردانشی که وزنها ی شعر رابر رسی میکنند اطلاق‌گردیده‌است . عده یی به این باور اندکه عروض در تاز ی به معنای ما ده شتر تو سن است و دا نش اوزان شعر را از آن رو عرو ض‌نا میده‌اندکه‌باید شا عر بر آنها چیره شودو آنها رارام خو یش سازد . و نیزگفته اند که ((العرو ض))از القا ب شهر مکه است و چو ن خلیل بن‌احمد ای ن‌دانش را در مکه پد ید آورد ، نام آن راعرو ض نهاد .

بدانسا ن که معنا ی وا ژه‌عروض‌از آغاز به درستی روشن نبو د ه است ، چگو نه گی پایه گذا ر ی این دا نش نیز آن سان که بایسته است روشن نیست.همه پژوهشگران‌که‌پیرا مون زنده گانی خلیل بـــن احمدو چسمانی پایه گذار ی‌عرو ض‌سخن رانده اند ، بر آنند که د ر زبان تاز ی پیش از او هیچکس درباب وزن شعر وبنیاد های آن‌کاری انجام نداده است و حتی عده یی نو آور ی او را از مقو له روا ن بینی و الها م شمرده اند که ابـن‌خلکان از این شمار است .(رك به وفیا ت الاعیا ن ـج۱ ،ص ۱۷۲ ووزن شعر فارسی ـص ٦٤)

بیرونی یگانه دانشمند ســـت‌که در اصالت نوآوری خلیل بن احمد تردید روا داشته است . اودر کتاب ((تحقیق ماللهند)) هنگام بررسی نهاد های وزن شعرهندی‌ومقایسه آن با عروض تازی ، چند بار به امکان بهره جویی‌خلیل‌ابن احمد از عروض هند اشاره‌هایی کرده و همسانیهایی میان عروض‌هند و عروض تازی نشان داده است. بیرونی مینویسد :

((نخستین کسی که موازیـــن‌وزن شعر را بنیاد نهاد ((پنکل و چلت))بوث و کتابهای معمول‌دراین باب بسیار است و مشهورتر از همه کتاب ((گیست)) است))وزن شعر فارسی ـص ٦٥).

واما همسانی میان عروض‌تازی‌وعروض هندی بدان گونه که بیرونی دریافته از این سان است :

الف۔ بیرونی میگوید کـــــه((هندوان در شمارش حروف ، صوتها به‌کار میبرند مانند آن چه‌خلیل ابن احمد و عروضیان مابرای ساکن و متحرك معمول دارند)).

در عروض تازی برای حرف متحرك ((های یك چشمه مانند آن که در ارقام هند آن را صفـــــرخوانند)) مینویسند و برای حرف ساکن الفی مانند آن که درحساب جمل آن را یکی نهند ،براین مثال : ۱۵ هندیان دو صورت به‌کار میبرده اند براین شکل :

IL اولی را از طرف چـــپ((لگ)) میخوانند که خفیف بود ودومی را ((گر)) که ثقیل‌شمرده میشد .

(ب) همسانی بعضی از اصطلاح‌های عروض سانسکریت باآن چه در عروض تازی به‌کار رفته سخت سزاوار تامل پنداشته میشود از آن جمله همسانی میان‌اری (Arya)

باواژه عروض که نام بخش پسین‌نیمه اول‌بیت است .

همسانی Sabda با ((سبب))و (Varta)

با((وتد)) نیز سزاوار بررسی‌همه‌جانبه پنداشته میشود .

بیرونی می افزاید : ((هما ن گونه که‌عرو ضیا ن ما برای‌نشا ن دادن بنا ها ی شعر قالبها یی ازافاعیل سا خته اندو رقمها یی‌برای نشان دادن متحر ك و ساکن در هرقالب‌قرار داده اند ، هند وان نیز برای انواع ترکیبها ی خفیف‌و ثقیل‌وتقد یم و تا خیر آنها و حفظ‌انواع وزن بدون شمار ش حرو ف،القابی‌گذاشته اند که وزن مغروض رابا آن القاب بیان میکنند))(رك به : المعجم ص ۲۹ وو ز ن شعرفارسی- ص ٦٦)

(۲) از چشم انداز عرو ضیا ن دیگر (۱۹) بحر از تکرار و ترکیب افاعیل پدید می آیند :

الف- بحر ها یی که از تکرا ر افا عیل پدید می آیند:

۱- هزج از هشت مفاعلین

۲- رجز از هشت مستفعلن .

۳- رمل از هشت فاعلاتن .

٤- متقار ب از هشت فعو لن

٥- کا مل از هشت متفاعلن .

٦- وا فر از هشت مفا علتن.

۷- متدارك از هشت فاعلن .

ب- بحر ها یی که از تر کیب افاعیل پدید می آیند:

۱- مضار ع از چهار مفا عیلن فاع‌لاتن.

۲- مجتث از چهار مستفعلـــن‌فاعلاتن.

۳- منسرح از چهار مستفعلـــن‌مفعولات .

٤- مقتضب از چهار مفعولا ت مستفعلن.

٥ - طو یل از چهار فعو لـــن‌مفاعیلن .

٦- بسیط از چهار مستفعلـــن‌فاعلن .

۷- مدید از چهار فاعلاتن فاعلن.

۸- سریع از دو مستفعلن ، مستفعلن مفعولا ت.

۹ـ خفیف از دو فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن
۱۰ـ قریب از دو مفا عیلـــن ،مفاعیلن فاعلاتن.
۱۱ـ جدید از دو فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن .
۱۲ـ مشاکل از دو فاعلا تـــن مفاعیلن مفاعیلن .

(۳) در عرو ض تاز ی این بحربه‌نا مهای متدا رك ، متسق و ركض نیز یاد شده است .

(٤) مثالها :

سمن بویا ن غبار غم چو بنشینند بنشانند
پریرو یا ن قرار ازد ل چـــو بستیز ند بستا نند
به‌عمر ی‌یك نفس باما چـــو بنشینند بر خیز ند
نهال شوق در خا طر چو برخیز ند بنشانند

(حافظ)

نمو نه‌یی از شعر امروز در یکی‌از شاخه ها ی هزج:
فضای سینه ام تنگ است و بال‌آرزو ها باز
به من گو یید ای صد ها امید تشنه از آغاز
کجا بتوا ن پر ید ن باچنین پرواز
ندانم در کدا مین شب
کدا مین باد مرگ آور (رویین)

به من گو یی	دای‌صد ها	امیدی تش	نازآغاز
مفاعیلن	مفا عیلن	مفا عیلن	مفا عیلن
ندانم در	کدامی شب		
مفاعیلن	مفا عیلن		
کدا می با	د مرگ اور		
مفاعیلن	مفاعیلن		

(٥) پیغمبر
(٦) بحر هزج مسد س مقصور:مفا علین مفاعلین مفا عیل

الهی غنچه امید بگشا ی گلی از رو ضه جاوید بنمای
(جا می)

(۷) اگر در بیتی یك رکن‌مصرا عی‌مقصور و همان رکن در مصرا عی دیگر محذو ف باشد، عرو ضیا ن‌رابرآ ن واخوا ستی نیست .

(۸) هزج مثمن مقصور :
زهی عشق زهی عشق که ماراست‌خدایا .
چه خوب است، چه نغز است،چه‌زیباست خدایا
(جلال الدین محمد)

(۹) هزج مثمن اخرب مکفو ف‌محذوف
مفعول مفاعیل مفا عیل فعو لن
تاچند به هر مرده وبیمار بگریم وقتست به خودگریم وبسیاربگریم
(بیدل)

هزج مثمن اخرب مکفوف‌مقصور:مفعو ل مفا عیل مفا عیل مفا عیل
گو یند طرب شیفته عید صیا م‌است
گل ما یه‌رنگینی و می نشه جام‌است
این‌و سو سه ها معتقد طبع عوام‌است
عالم همه سودا یی اندیشه خا م‌است
ماروی تو دیدیم دیگر عید کد ام‌است

(۱۰) مفعول مفا عیل مفا عیل فعولن
(۱۱)
ا ی‌دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماو ند
از سیم به‌سر یکی کله خود زآهن به میان یکی کمر بند
(بهار)

(۱۲) ربا عی از نگاه کار برد زحافها ی گونه گون در بیست‌وچهار وزن سروده میشود که همه ازشاخه‌های بحر هز ج استند .

به‌گو نه مثال :

مفعول مفاعلن مفا عیلن فع

بیدل کلف سیاه پوشی نشوی
تشمو یش گلو ئی نو حه کوشی نشوی
برخاك بمیر و همچنا ن روبرباد
مر گت سبك است باردوش نشوی

(بیدل)

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع
مفعول مفاعیل مفاعیل فعل
مفعو ل مفا علن مفعو ل فع
مفعول مفا عیل مفا عیل فعو ل

(۱۳) زحا ف افزو نیهاوکاستیهاراگو یند که در افاعیل روی میدهد، از گونه خبن، قبض ،طی ، کف ، قصر ، اضمار ، قطع، حذف، کسف شتر، جدع، شکل ...

(۱٤)) این وز ن سا لم نیست، مکفو ف مقصور است .

بحر رمل مثمن سالم چنین‌است:فاعلا تن فاعلا تن فاعلا تن

دیشب ای بهتر ز گل در عا لم‌خوابم شگفتی
شا خ نیلوفر شدی در چشم پرآبم شگفتی

((سیمین بهبها نی))

• چند شا خه دیگر ازبحر هزج:

الف۔ هزج مثمن اخرب : مفعول‌مفاعیلن مفعول مفا عیلن

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن‌هان
ایوان مدا ین را آیینه عبـــــرت‌دان
یك ره زره دجله منزل به مدا ین‌کن
وز دیده دوم دجله برخا ك‌مداین‌دان

((خا قانی))

ب۔ هزج مثمن اخرب مسبغ :

مفعول مفاعیلن مفعول مفا عیلا ن
در زیر مغا ن آمدیار م قد حی دردست
مست از می و میخوارا نازنر گس‌مستش مست
(حافظ)

ج- هزج مثمن مقبو ض : مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفا علن
بنفشه رسته از زمین به طر ف‌جویبار ها
ویا گسسته حور عین ز زلف خو یش تار ها
(قاآنی)

نمو نه از شعر امروز در یکی ازشا خه های هزج.
نگاه کن که غم درون دیده ام
چگو نه قطره قطره آب میشود
چگونه سایه سیاه سر کشم
اسیر دست آفتا ب‌میشود
نگاه کن تمام هستیم خراب‌میشود
تو آمد ی‌ز دور ها و دور ها
ز سر زمین عطر ها و نور ها
(فروغ فر خزاد)

نگاه کن کغم درو ندیده ام
مفاعلن مفاعلن مفاعلن

د- هزج مسدس اخرب مقبوض:مفعول مفاعلن مفا عیلن
نو روز در آمد ای منو چهر ی بالا له‌و لعل باگل حمر ی
یك مرغ سرود پارسی خوا ند یك مرغ سرود ما ور النهر ی
مر غان زبا ن گر فته رایك‌سر بکشاد زبا ن رومی‌و عبر ی
((منوچهر ی))

** کسوت صد رنگ از نیرنگ
همچو برق رنگ رنگ از دور
مشتر ی راسوی خود خواند ن

وز هیا هو های گند آلود
سینه‌آگند ن
آیه های شعر قرن ماست

((رو یین))

مشتری را سوی‌خد خا دن (فاعلا تن فاعلاتن فع)
فاعلاتن فاعلاتن فع

رمل مثمن‌مقصور ـ فاعلا تـــن‌فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
صبح خیزا ن کاستین بر آسما افشانده اند
پایکو بان دست همت بر جها ن‌افشانده اند

((خا قانی))

رمل مثمن محذوف ـ فاعلا تـن‌فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
ای بهارستان اقبال ای چمن‌سیمابیا
فصل سبز دل گذ شت اکنو ن‌به‌چشم مابیا

((بیدل))

(۱۵) رمل مثمن مخبو ن محذوف‌فاعلا تن فعلاتن فعلاتن فعلن
درازل پر تو رویت زتجلی د م زد
عشق پیدا شدو آتش به‌همه‌عالم‌زد

(حافظ)

رمل مثمن مخبون مقصور ـ فاعلاتن فعلاتن فعلا تن فعلات
بیدلان چند خیا ل گل‌وشمشاد کنید
خون شو ید آن همه کز خودچمن‌ایجاد‌کنید
(۱۶)

((بیدل))

این که خاك سیه اش با لین‌است
اختر چرخ ادب پروین است
گرچه جزتلخی از ایام ندید
هر چه خواهی سخنش شیرین‌است

((پروین اعتصا می))

* چند شا خه دیگر از بحر رمل-
الف- رمل مثمن مخبون : فاعلا تن فعلاتن فعلاتن فعلا تن
کشتن شمع چه حا جت بود ازبیم رقیبا ن
پر تو روی تو گوید که تو درخانه‌مایی
((سعدی))

ب- رمل مثمن مشکول - فعلات‌فاعلاتن فعلات فاعلاتن
نه به سنگش آزمودم نه‌به خا کره بسودم
به‌کجا برم سری را که نکرده‌ام‌فدایت
((بیدل))

ج- رمل مسد س مقصور : فاعلاتن فا علاتن فا علات
روز ها گررفت گور وباك نیست توبمان ای آن که جزتو پاك‌نیست
((جلال الدین محمد))

د- رمل مسد س محذوف : فاعلاتن فاعلاتن فا علن
ای شب از رویای تو رنگین شده سینه از عطر توام سنگین شده
((فروغ فر خزاد))

(۱۷) فاعلاتن فعلاتن فعلات .
ای رستخیز ناگها ن ای رحمت‌بی‌منتها
ای آتش افرو خته در بیشـــه‌اندیشه ها
امروز خندا ن آمد ی مفتا ح‌زندان‌آمدی
بر مستمندا ن آمدی چون‌بخشش‌وفضل خدا

((جلال الدین‌محمد))

(۱۹) خوا جه نصیر برآن است‌که سخنورا ن زبان در ی این‌وزن‌را کمتر به‌کار گرفته اند. (رك‌به :معیارالاشعار -ص ۳۵)
نمو نه:
از پي نا آمده انده چه خور ی عمر به تلخی چه گذار ی‌به هدر
((عروض‌شهرستاني))

(٢٠) فغان ازاین غراب بین‌ووای او

که در نوافگند ما ن نـــوا ی ا و

غراب بین نایز ن شده است و من

سته‌شدم ز استما ع نـــــا ی‌او

((منوچهری))

* شا خه های دیگر از بحررجز:

الف- رجز مثمن مطوی -مفتعلن‌مفتعلن مفتعلن مفتعلن

مرده بدم زنده شد م گر یه‌بدم‌خنده شدم

دو لت عشق آمد ومن نو لت پاینده شـــــد م

((جلال الدین محمد))

ب- رجز مطوی مخبون - مفتعلن‌مفا علن مفتعلن مفا علن

سو خته لاله زار من رفته گل‌ازکنارمن

بیتو نه رنگـم‌ونه بو ای قد مت بهار مـــن

((بیدل))

(٢١) بحر سریع مسد س مطوی‌مو قوف- مفتعلن مفتعلن فاعـلا ت

ای به سراپرده یثرب به خوا ب خیز که‌شد مشرق ومغرب‌خرا ب

((نظا می))

سریع مطو ی مکفوف - مفتعلن مفتعلن فاعلان

پشت مرا کردز غم چنبر ی گردش این گنبد نیلو فری

((بهارستان جا می))

(٢٢) مفتعلن مفتعلن قاعلا ت

(٢٣) مفا عیل مفا عیل فاعلات

مرا داد گل پیشر س پیام

که‌نوروز رسد شادو شادخوا ر

((صبوری‌خراسا نی))

زرخسار تو ما نند خا طر من تابنده تر از ماه ده چها ری
حسن تو به شوز شکری نهاده دز ملك دل‌آیین سر بداری
((بهار))

(۲۵) این وزن سالم نیست .وزن‌سالم این بحر- مستفعلن مفعولا ت مستفعلن مفعولات است .

سخنورا ن در یز با ن بیشترینه‌اوزا ن مزا حف آن از گونه منسرح مطوی ، منسرح مکسو ف،منسر ح مجدوع و منسرح منحور رابه‌کار برد ه‌اند .

الف- منسرح مطوی مکسوف :مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن
عکس شگوفه زشا خ بر لب بام‌او فتاد
زا ست چوقو س قزح یرگفز کهکشان
((خا قا نی))

ب- منسرح مطو ی مو قوف : مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات
لمعه انوار گرد چنگل شهباز باز
محمل پرواز بست سایه‌به با ل‌غرا ب ((بیدل))

(۳۶) منسرح مطو ی منحور : مفتعلن فاعلات مفتعلن فع
خواستم از لعل او دو بو سه‌وگفتم
تربیتی -کن به آب لطف خسی‌را
گفت یکی بس بود اگردوستانی
فتنه شود آزموده ایم جسی را
عمر دو باره است بوسه من وهرگز
عمر دو باره نداده اند کسی‌را ((فرخی))

(۳۷) خفیف مسدس مقصور -فاعلاتن مفاعلن فعلات
عشق تامایل بیان گردد دو جها ن شو خی زبان گردد
((بیدل))

خفیف مسد س مخبون - فعلاتن‌مفاعلن فعلاتن مفاعلن
زتماشای این چمن حزمژگا ن فرازکن
زخمستا ن عا فیت قد حی گیرو ناز کن
((بیدل))

(۲۸) بدین خر می چمن بد ین روشنی بهار
یکی چون بهشت‌عدن یکی چو ن رخا ن یـــا ر
((فر خی))

شبی همر هت گذر به سوی‌چمن‌کنم
زتن جا مه برکنم‌زگل پیر هن کنم
((سمین‌بهبهانی))

(۲۹) مفا عیل فاعلات مفا عیل فاعلات

(۳۰) مضارع‌مثمن اخرب مکفوف‌مقصور
مفعول فاعلات مفا عیل فاعلات
در شهر بند مهر و وفا دلبر ی‌نماند.
زیر کـلاه‌عشق و حقیقت سری تما ند
((بهار))

مضارع مثمن اخر ب مکفـــوف‌محذوف ـ
مفعول فاعلات مفاعیل فا علا ت
طفلی هنوز و بسته گهواره فنا
مرد آن زما ن شوی که‌شوی ا ز همه جدا
((خاقانی))

(۳۱) مضارع مثمن اخرب :
از نا له دل ما تاکی رمیده رفتن
زین درد مندحر فی باید شنیدمرفتن
(۳۲) ای غبار دل نفسی اشک‌شوبه دیده بیا
یار میرود ز نظـر یك قد م به دیده بیــــا
مقتضب مثمن مطوی مقطو ع ـ فاعلات مفعولن فاعلات مفعو لن
نشه او جها دارد عیش فو جهادارد
عشق‌موجهاداردبحر بیکنار است ایـــن
(۳۳) مجتث مخبون مقصور ـ مفاعلن فعلا تن مفاعلن فعلات

کنون که در چمن آمد گل از عدم‌به‌و جود
بنفشه د ر قدم او نهاد سر به سجـــود
((حافظ))

مجتث مخبو ن محذو ف ـ مفاعلن‌فعلاتن مفاعلن فعلن .
ستاره دیده فرو بست وآر مید بیا
شراب نوربه‌رگها ی شب دو ید بیــــا
((سیمین بهبهانی))

مجتث مثمن مخبون ـ مفا علـن‌فعلا تن مفاعلن فعلا تن
ازل به‌یاد کی باشد ابد دل کی‌خراشد
کی بودو هست‌گر آغاز و انتها تو نبا شـــی
((بیدل))

مجتث مخبو ن مقطوع ـ مفا علن‌فعلاتن مفاعلن فعلن
زبعد ما نه غزل نی قصیده‌میماند زخا مه ها دو سه اشك چکیدْمیماند
((بیدل))

(۳٤) متقار ب مثمن مقصور .
شبی چون شبه روی شسته‌به‌قیر
نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیـر
((فردو سی))

متقار ب مثمن محذوف ـ فعو لن‌فعولن فعولن فعل
چواز زلف شب باز شد تابها فرو مرد قند یل محرا بها .
((منو چهری))

متقار ب مثمن سالم ـ فعولـــن‌فعولن فعو لن فعو لن
سلا می چوبوی خو ش آشنا یی بر آن مردم دیده را روشنایی
((حافظ))

متقارب مثمن اثلم ـ مفعو ل فعلن‌مفعول فعلن
بیکسی شمیم مخون هم ندارم دیگر کی‌ریزد گل بر مزارم
((بیدل))

متقارب مقبوض اثلم شانزده رکنی-
فعولن فعولن فعولن فعو لن فعولن فعولن فعولن فعولن
زهی چمن ساز صبح فطرت تبسم لعل مهر جو یت
زبوی گل تا نوای بلبل فدای تمهید گفتگو یت
(۳۵) از عدم حرف هستی نشاید همی
دعوی کبرو مستی نشا ید همی
خاك را جز که پستی نشا ید همی
از قناخود پرستی نشا ید همی
((میرزا حبیب خراسانی))

افسانه نیما در شاخه همین وزن سروده شده است:
ای فسانه، فسانه، فسانه
ای خدنگ ترا من نشانه
ای علاج دل ای داروی درد
همره گریه های شبانه
با من سوخته در چه کاری؟

(۳۶) به پنداشت عروضیان این بحر ویژه تازیست
طویل مثمن سالم - فعو لن مفاعیلن فعولن مفاعیلن
چگویم نگار ینا که با من چها کردی
قرارم زدل بردی ز صبرم جدا کردی
(مفتاح الغموض استاد بیتاب ص ۳۴)

(۳۷) از وزنهای ویژه تازیست. گروهی از استادان پارین دریکی از شاخه های دیگر آن (فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن) شعر سروده اند.
ای غزال مشکمو خیزو زی مشکو خرام
پیشواز سده رازار غوان افگن به جام
((سروش))

(۳۸) ای زلف دلبر من دلبند و دلگسلی
که در پناه‌مهی که در کنار گلـــــی
((ادیب صا بر ترمذی))

(۳۹) بیشتر ینه در شعرشاعران‌تازی به‌کار رفته است .

شا خه یی دیگر ازاین بحـــــر(مفا علتن مفاعلتن مفا علتن) د ر عرو ض خراسا نی به‌کار گر فته شده است .

چه شد صنما که سوی کسنی به‌چشم و فا نمینگر ی
زر ســـم‌جفاهمیگذری طَریق و فا نمیسپر ی

(٤.) هر چند از بحور ویـــژه‌تاز یست اما نمو نه های مثمن سالم آن را در شعر دری نیز میتـــوان‌یافت.

متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن
سر طره یی به هوا فشا نختنی‌زمشك تر آفرین
مژه یی بر آیینه باز کن گل عالم دیگر آف رین
((بیدل))

کا مل مضمر – متفاعلن مستفعلن‌متفاعلن مستفعل
صنما خیالت را چه شد که به‌ماندارد الفتی
خجلم زدا غـــت‌کزو فا گنا رد الفتـــــی
((مفتاح العمو ض ص – ۳۳))

(٤۱) عرو ضیان بحر ها ی‌کامل‌موا فر،طو یل ، مدید و بسیط را ویژه عرو ض تاز ی و بحر ها ی قریب مشاکل و جدید راویژه‌عروض دری میدا نند .

واژەنامۀ عروض وقافیه

پیش در آمد:

امروزه سنخن راند ن در بـــاره‌عرو ض‌و قافیه ودانش های سنتی دیگر خا کستر ی و رنگ پر یده‌مینماید.

آنانی که‌عمر ی در راه‌آمو ختن‌وآمو ختاند ن این دانش ها ر نجی جا نکاه راباشکیبا یی سقرا ط وار پذیرا شده بودند جان و جا به بر سرای‌دیگر بردند و اکنون کمتر کسی‌راسراغ داریم که از این دانشها ، به‌ویژه عرو ض ، آنسان که بایسته‌است‌آگا هی داشته باشد .

گرو هی از شا عرا ن جوان ما به‌تعبیر خود شا ن ازاین((کیمیاگری سده بیستم)) به‌گو نه یی بیزا ری‌میجو یند که امشا سپندا ن از اهر یمن و حتی به بها نه اینکـــه‌مقو له ها وواژه های عرو ض نا م تازی دارند.

این درست است که پیشینیا نما در بخش وزن شعر نیز چو ن دیگر رشته ها ی ادبیا ت شنا سی‌از ادبیاتشنا سا ن تاز ی تاثیـــر نا گرانمند پذیر فته اند و عرو ض‌کهن ما را نارسایی هاست کـــه نو یسنده در جای دیگر ی از این نارسا یی هاگستر ده تر سخـــن گفته است .(۱) چه لغز ش ا ز این‌بزرگتر که‌عرو ضیان پارین‌بنیاد وزن را بر حرو ف سا کن‌ومتحرک‌استوار سا خته اند. حال آنکـــه حرف سا کن به‌تلفظ اندر نمی آیدمگر آنکه باحر کتی در آمیزد. گویا

۱ـ کتاب ، ش ۴۰، ۱۳۶۰.

سر چشمه این لغزش شیوه بر خورد گروهی از دانشمندان تازی وپیروان خراسانی آنان است که حرکت راعرض حرفی انگارند.
پایه گذار عروض ، خلیل بن‌احمد ، خود تاجایی به این نارسایی پی برده وبرای زدودن آن حرفهای ساکن و متحرک را در آمیخته و از آنها اسباب ، او تاد وفواصل ساخته و اینها را اجزای اولی وزن انگاشته است .

باری این نارسایی ها که از نسبی بودن و محدود بودن شناخت آدمیان بر میخیزند نباید ما رابه‌آن وا دارند که عروض رایکسره به دست فراموشی بسپاریم و خویشتن را از کار بست نهان‌های آن بی نیازبپنداریم .

آسانگیریهای بیشماری که درشعر بسا از شاعران کنونی ماحتی درشعر شماری ازپیشکسوتان ما دیده میشود ، زاده آنست که نسل ما عروض را به‌بهانه نوجویی (!)به هیچ گرفته و فراموش کرده است.

واژه نامه عروض و قافیه که‌ازنظر خواننده گان گرامی گزارش میباید تلاش ناچیزیست برای روشن نگاه داشتن این چراغ نیم مرده و نه مدعی آن که((هر ساعت‌فزون گرددش رو غن)).

واژه نامه عروض و قافیه

امید است پژوهنده گان و دانشمندان گرانمایه بر این برگها، که‌با خضوع فرا هم آمده انــــد ،مهر ورزانه بنگرند و نو یسنده‌را از لغزشها یش بیاگاهانند اگرچه‌تلاش اورا بیهوده یی نباشند .
کوشش بیهوده به از خفته گی دوست دارد ، دوست این‌آشفته‌گی

الف

اذاله (ع)
در لغت به معنای دراز ساختن دامان، و در اصطلاح عروضیان افزودن یك الف است، پیش از ساکن در وتد مجموع که در آخر

رکن باشد یا افزود ن یك حر ف صا مت در آخر جزء ، به‌گو نه‌مثال چنا ن که مفاعلن را مفاعلا ن و مستفعلن را مستفعلان سا زند.

ار کان (ع)

سبب، وتد ،و فا صله را ارکان‌نا مند.

اسباغ(ع)

در لغت به معنا ی بچه افگندن‌شتری که‌به زادن نز دیك وثلاثـــی جرد آن ((سبغ)) به معنا ی‌فراوانی‌وگشاده گی و در عرو ض افزودن یك حرف صا مت است بر سبب‌خفیف که در آخر رکن آمده باشد. چنانکه فاعلاتن رافاعلاتن ساز ند سپس بافاعلیا ن تبد یل‌گردد.

اشباع(ق)

حر کت جرف دخیل راگو یند ،چون حر کت (ی) قبا یل وشما یل دراین بیت سعدی :

چشم بد دور ای بدیع شمایل ماه‌من وشمع جمع‌و میر قبا یل

اضمار (ع)

در لغت به معنا ی در دل‌نهان‌داشتن ونیز به معنای لاغرسا ختن است وعرو ضیان تبدیل دو هجای‌کو تاه‌به‌یك هجا ی دراز را اضمار خوا نند . چنان که مستفا علن ر ا مستفعلن ساز ند . به‌سخن دیگر اضمار سا کن سا ختن حرف دو م سبب ثقیل است .

افاعیل (ع)

از در آمیختن و تقد یم‌و تا خیرار کان (سبب ، وتدو فا صلـــه) فاعیل پدید می آید . افاعیل را برده گونه دانسته اند، فعو لن،فاعلن، مفاعیلن ، فاعلاتن ، فاع‌لا تـــــن،مستفعلن ، مستفع‌لن، متفاعلن ، مفاعلتن ، مفعولات .

از در آمیختن این افا عیل سه شکل عرو ضی پدید می آیند ، د ر آمیختن سبب‌و یك‌و تد ،درآ میختن‌دو سبب و یك‌و تد، در آمیختـــن یك‌و تد و یك فا صله ، ازدرآمیختن‌یك‌و تد و یك‌سبب شکل ها ی‌زیرین پدیدار میشو ند :

الف_ اگرو تد پیش از سبب آید،وزن فعولن به دست می آید،مانند : مخوری .
ب_ اگر سبب پیش از و تد آیدوزن فاعلن به دست می آید ما نند می‌خور.
از در آمیختن دو سبب و یك وتد شش شکل عروضی زیرین‌پدید می آیند : در آمیختن دو سبب و وتدمقرون سه شکل دارد :
الف _ اگر و تد مقرون ازدوسبب پیشتر آید ، مفا عیلن به دست‌می آید ، مانند : شکن مینا .
ب_ اگر د و سبب پیش از وتـدمقرون آیند مستفعلن به دست مـی آ ید ، ما نند : مینا شکـــــن
ج_ اگرو تد مقرو ن در میا ندوسبب آید فاعلاتن به دست می‌آید، ما نند : باده آوز .
در آمیختن دو سبب وو تدمفروق‌نیز سه شکل دارد:
الف_ اگردو سبب پیش از وتدمفروق آیند مفعولات به دست می- آید ،ما نند ، برشدنا له .
ب_ اگرو تد مفرو ق پیش ازدوسبب آیدفاع لاتن به دست می آید، ما نند : ناله شدبر.
ج_ اگرو تد مفروق میا ندو سبب‌پیش آ ید مس تفع لن به دست می آید، ما نند ؛ برناله شد. درآمیختن‌یك‌و تد و یك‌فا صله به دو گو نه انجام می‌پذیرد :
الف_ اگرو تد پیش از فا صله‌آید ، مفاعلتن به دست می آید ، ما نند : خبر نرسد.
ب_ اگر فاصله پیش ازو تد آیدمتفاعلن به دست می آید، ما نند: نرسد خبر.
افاعیل (فر عی)_ بیست‌وشش گو نه است : مفاعیل ، مفاعیل،فعولن فاعلن ، مفعولن ، مفعول ، مفعو ل،مفاعلن، فاع، فع، فاعلات ،فعلاتن، فعلات ، فعلن ، فع‌لن ، فاعلا ن ، فعلان ، مفتعلن ، فعولان،مفعو لا ن، فعول ، فعول ، فعل ، فع‌لان ، مفاعیلان ، فاعلیا ن ،(فعو لن هم

در شمار افاعیل آمده است و هم از شمار افاعیل فرعی) .

اقواء (ق)

در لغت به معنای نیاز مندی و در جایی خشک و بی آب و گیاه فرودآمدن و در اصطلاح پژوهشگران ادبیات شناسی به معنای ناهمگونی حذو و توجیه است در قافیه .

ناهمگونی حذو :

هر روز پرو مفتی و شاعر که اوطوسی بود
چون نظام الملک و غزالی و فردوسی ببود

ناهمگونی توجیه :

از غصه هجران تو دل پر دارم
پیوسته ازآن دیده به خون تر دارم

اصفا (ق)

در لغت به معنای کج ساختن وخمانیدن ودر (قافیه) ناهمگونی حرف روی و تبدیل آن به حرف دیگر راگویند که باروی قریب المخرج باشد، مانند :

همی گرز بارید بر خود و ترك
چوبرگ خزان بارد از بید برگ

ایطاء (ق)

در لغت به معنای پای بر پای دیگر نهادن و پایمال کردن و در اصطلاح تکرار کلمه یی است در قافیه و بردو گونه است :

الف ـ ایطای خفی: آنست که تکرار کلمه در قافیه بنابرفراوانی کار برد چشمگیر- نباشد، مانند : داناو بینا .

ب ـ ایطای جلی: که آنرا شایگان نیز میگویند آنست که تکرار کلمه آشکار و چشمگیر باشد، مانند : افسونگری و صوفیگری وسیمین وجبین که (ین) درواژه سیمین اصلی نیست ودر واژه جبین اصلی است.

مقدار یار همنفس چون من ندانند هیچکس
ماهی که درخشك او فتد قیمت بدانند آبرا

امروز حالا غرقه ام تا در کنارش او فتم
وانکه حکایت میکنم گر زده‌ام غرقا بـــرا
(سعدی)

آن یکی پندو نصایح آن یکی عشق ومدیح
آن یکی ز هد و شریعت وآن یکی صوفیگری
شعر شاعر نغمه آزاد روح شاعراست
کی توان این نغمه را بنهفت با افسونگری
(بهار)

همچنان واژه های مانند:((دوستان)) راکه به (الف ونون) جمع ختم شده اند نمی توان با واژه هایی مانند کحان که (ا ونون) آن اصلی است قافیه ساخت .

بتر(ع)

به فتح اول و سکون دوم در لغت به معنای از ریشه بر وبریدن ودراصطلاح عروضیان حذف مفاعیلن آمیزه جب و خرم است حذف (مو عی و لن) باشد که (فا)میماند و به جای فع میگذارند وا ابتری گویند . به سخن دیگر بتر حذف دو هجای دراز ویک هجا کو تاه است.

بحر (ع)

مقوله عروضیی که بر گونه‌های اوزان اطلاق میگردد. از تکرار آمیختن افاعیل این نزده بحر پدید می آیند

الف- بحر هایی که از تکرار افاعیل پدید می آیند.

۱- هزج از هشت مفاعیلن
۲- رجز از هشت مستفعلن
۳- رمل از هشت فاعلاتن
٤- متقارب از فعولن
٥- کامل از هشت متفاعلن

٦ـ وافر از هشت مفاعلتن
۷ـ متدارك از هشت فاعلن
ب ـ بحر ها یی که از درآمیختن افاعیل پدید می آیند:
۱ـ صعنارع از چهار مفا عیل فاع لاتن.
۲ـ مجتث از چهار مستفعلن فاعلاتن.
۳ـ منسرح از چهار مستفعلن مفعولات.
٤ ـ مقتضب از چهار مفعو لا ت مستفعلن.
٥ـ طو یل از چهار فعو لن مفاعیلن.
٦ـ بسیط از چهار مستفعلن فاعلن.
۷ـ مدید از چهار فاعلاتن فاعلن.
۸ـ سریع از دو مستفعلن مستفعلن مفعولات.
۹ـ خفیف از دو فاعلا تن مستفعلن فاعلاتن.
۱۰ـ قریب از دو مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن.
۱۱ـ جدید از دو فاعلا تن فاعلاتن مستفعلن.
۱۲ـ مشاکل ا زدو فا علا تن مفا عیلن مفاعیلن.

بسیط(ع)

از بحر هایی ویژه شعر تاز ی است واز چهار بار مستفعلن فا علن سا خته میشود .سخنو را ن زبا ندری این بحر رابسیار کم به کا ر گرفته اند .

چون خارو خس روز و شب افتاده‌ام در رهت
باشد که برحال من افتد نظر نا گهت

(جا می)

ـ ب ـ

مجمو عه یی از هجا ها ست که‌بایك تکیه یا ضرب قوی به هم‌پیو ند می یابند واز تکرار یك پایه یاتکرارمتناو ب چند پایه وزن پدید می آید.

به‌سخن دیگر پایه کوچکترین واحدوزن شمرده میشود .به‌گونه مثال دروزن زیرین :

رها رها رها رها رها رها

که در عروض سنتی رجزمخبون نامیده میشود و بروزن مفاعلن مفاعلن تقطیع میشود، پایه((رها))است که از تکرار آنوزن پدید می‌آید .هدف ازوضع افاعیل در عروض نشان دادن همین پایه‌ها ست .

تاسیس (ق)

الفی است که‌به فاصله یك‌حرف‌متحرك پیش از روی می آید،مانند الف قاصر وماهر در این قطعه‌انوری :

گر چه دربستم در مدح‌و غزل‌یکباره گی
ظن مبر کزنظم الفاظ ومعانی قاصرم
بلکه در هرنوع کز اقران من داند کسی
خواه جزوی‌گیر آنرا خواه کلی ماهرم

تخنیق(ع)

حالتی است که‌زحاف درمیان‌مصراع واقع میشود . چنانکه از مفاعیلن، فاعیل میماند و به‌جای‌آن مفعول میگذارند .

ترفیل (ع)

در لغت به معنای دراز کردن‌ودر اصطلاح عروض عبارتست از افزودن یك هجای دراز بر یکی‌ازافاعیل ، چنانکه از مستفعلن - مستفعلاتن میسازند .

تشعیث(ع)

در لغت به معنای پراگنده‌ساختن ودر اصطلاح عروض حذف یکی از دو متحرك استدروتدمجموع. چنانکه فاعلاتن فاعاتن میماند و به جای آن مفعولن‌میگذارند . این دگرگونی تنها در

بحر ها ی مجتث، خفیف ،مد ید و رمل رخ مید هد .

تطویل (ع)

افزود ن یك هجا ی دراز است بایك حرف صا مت درآخر. چنا نکه مستفعلن ، مستفعلا تان می شود .

تقطیع (ع)

در لغت به معنا ی قطعه، قطعه کرد ن ودر اصطلاح عرو ض قطعه قطعه کردن اجزای بیت است به گو نه یی متحرك در برابر متحرك وساکن در برابر ساکن آید.شایان یاد آوری است که عرو ضیان در تقطیع، حروف ملفوظ را معتبر میشمار ند نه حرو ف مکتوب را.

تکیه (ع)

وضوح بخشید ن به یك هجا یا کلمه و بر جسته سا ختن آن است به و سیله تلفظ.

تو جیه (ق)

در لغت به معنا ی روی کرد ن به سوی چیز ی، حرکت پیش از روی ساکن است ،ما نند حرکت پیش از ((ر)) دراین بیت:

ترا پند سعد ی بس است ا ی پسر
اگر گوش گیر ی چو پند پدر

ثلم (ع)

در لغت به معنای ر خنه کردن ودر اصطلاح عرو ض خرم فعو لن است که عولن میشود وبه جا یش فع لن میگذار ند .

-ج-

جب (ع)

در لغت به معنا ی چیره شد ن و برید ن ودر عرو ض حذف دو سبب عی ولن است . از مفا عیلن که (مفا) میماند و به جای آن فعل میگذارند. به سخن دیگر حذف دو هجای بلندراجب مینا مند .

جحف (ع)

در لغت به معنا ی زیان کرد ن ودر عرو ض خبن فاعلاتن است .

که‌فعلاتن میشود . پس فعلا راحذف‌میکنند که‌تن میماند و به جا ی آن فع میگذار ند .

جدع(ع)

در لغت به معنا ی بریدن دست‌یابرید ن گوش‌و بینی ودر عرو ض حذف هر دو سبب مفعو لات‌وساکن‌سا ختن(ت) آن است که لات‌میشود وبه جای آن فاع میگذار ند. به سخن‌دیگر حذف دو هجای دراز و یـک هجا ی کوتاه را جدع مینا مند .

جدید (ع)

از بحر ها ی ویژه شعر در ی‌سالم آن فاعلاتن مستفعلن است . اما سخنورا ن زبان در ی این وزن‌رابسیار کم به‌کار گرفته اند.
جدید مخبون (ع) فعلا تن فعلا تن‌مفاعلن:

چون قدت گر چه صنو بـــــرکشد سری
نبود چون قد سرو ت صنو بــــر ی
(سیفی)

حاجب (ق)

اگر واژه یی پیش از قافیه تکر ار شود آنرا حاجب نا مند. چو نواژه سلطا ن دراین ربا عی مسعودسعد:

سلطان ملك است و در دل‌سلطان‌نور
هر روز به روی او کند سلطان کور
هر گز نرود براو به سلطـــا ن‌روز
چشم بد خلق از او واز سلطان دو ر

به پندا شت سخن سنجان پارین‌اگر حاجب درمیا ن دو قافیه جا ی گیرد زیبا یی شعر فزو نی می‌یابد.چنانکه معزی گفته است :

ای شاه زمین بر آسما ن دار ی‌تخت
سست است عدو تاتوکحا ن دار ی سخــــت

حمله سبك آری و گران داری رخت
پیری توبه‌تدبیر و جوان داری بخت

حذذ(ع)

در لغت به معنای کوتاه شدن و در عروض افتادن وتد مجموع از آخر رکن را حذذ میناممند، چنانکه از مستفعلن ، مستف میماند و به جای آن فعلن میگذارند. به سخن‌دیگر حذف یك هجای دراز راحذذ میخوانند .

حذف (ع)

در فاعلاتن حذف (ن و تا) است‌که فاعلا میماند و به جای آن‌فاعلن میگذارند. در مفاعیلن حذف(لام نون) است که مفاعی میماند و به جای آن فعولن می‌گذارند.درفعولن‌حذف (لام‌ونون) است که فعو میماند و به جای آن فعل‌میگذارند.

حذو (ق)

در لغت به معنای برابر ساختن ودر اصطلاح حرکت پیش از ردف‌وقید را حذو میناممند.

-خ-

خبن(ع)

در لغت به معنای نهفتن ودوختن‌دامان برای‌کوتاه ساختن ودر اصطلاح عروض حذف حرف‌دوم سبب خفیف است، چنانکه از فاعلاتن فعلاتن میماند وازمستفعلن‌که‌به جای آن مفاعلن میگذارند .

خرب (ع)

در لغت به معنای ویران شدن‌در اصطلاع در آمیختن خرم وکف است . به‌سخن دیگر حذف حروف‌اول‌و هفتم مفاعیلن است. چنانکه فاعیل میماند و به‌جای آن‌میگذارند.

خرم (ع)

در لغت به معنای شکافتن‌بینی‌ودر اصطلاح حذف حرف اول‌و تد

مجموع است که در آغاز رکن آمده باشد. چنانکه از مفاعیلن، فاعیلن میماند و به جای آن مفعو لـــــن میگذار ند .

خروج(ق)

حر فی اسـ ت که وصل بدان پیو ند دما نند:

خرمانتوا ن خورد ازین خا رکه کشتیم
دیبا نتوان بافت ازین پشم کـه رشتیـــم

(سعدی)

خزم (ع)

در لغت به معنای بریده شد ناست ودر اصطلاح در آمیختـــن اضمار و طی را خزل مینا مند . چنانکه از متفاعلن مفتعلن میسازند.

خزم (ع)

در لغت به معنای حلقه افگند ن در بینی شتر و در اصطلاح عبارت از افزود ن یك ، یا دو ، یا سه یا چهار حرف برواژه یی و به شما ر نیاورد ن در تقطیع خزم است ازویژه گیها ی کار شا عرا ن زبا ن تازی است .و سخنورا ن زبان دری آنرا بسیار کم به کار گرفته اند.

خفیف (ع)

از بحر های شعر دری وتازیست و غالبا وزن سالم آن به کار گرفتـه شده است :

الف- خفیف مسد س مقصور -بروز ن فاعلاتن مفاعلن فعلات :

عشق تا ما یل بیان گر دید
د و جها ن شو خی زبا ن گر دید

(بیدل)

ب- خفیف مسد س مخبـو ن محذوف- بروز ن فاعلاتن مفاعلن فعلن :

اعتبار حقیقت از لی
آب ورنگ بهار لم یز لی

(بیدل)

ج- خفیف مثمن مخبو ن بروز ن‌فعلا تن مفاعلن فعلاتن مفاعلن:
چو غمت نیم‌شب زند در خلو ت‌سرای من
بگشا یددری‌دگر زبلا ها برای مـــــن
(رعدی‌آذر خشی)

نرسیدی به فهم خود در عزم‌دگر گشا
به‌جهانی‌که نیستی مژه بربند ودر گشا
(بیدل)

د- خفیف مسدس مخبون بروزن‌فاعلاتن مفاعلن فعلاتن :
سبزه ها نود مید و یار نیا مد
تاز ه شد باغ و آ ن نگار نیا مــــد
(امیر خسرو د هلوی)

خلع(ع)

یکجا شدن خبن و قطع ر اخلــع‌گویند . چنانکه اگر مستفعلن راخبن کنند مفاعلن میشود و اگر مفاعلن را قطع نمایند فعولن میگردد.

-د-

دخیل (ق)

حرف متحر کاست که میان‌الف‌تاسیس و روی در آید ،ما نند (ی) های شمایل و قبایل و غیره در این‌شعر سعدی :
چشم بد ت دور ای بدیع‌شمایل
ماه‌من شمع جمع ومیر قبا یـــل
هر صفت ی‌را دلیل معر فتــــی‌هست
روی‌تو بر قدر ت خدا است د لایل

دوایر (ع)

چون بحر ها ی عرو ضی برپایه شمارش و تد ها ، سببها و فاصله هاو پیش‌و پس آمد ن آ نها بایك دیگرپیو ند دارند ، خلیل بن احمد بنیاد گذار علم عرو ض بـــر ا ی‌شنا خت بهتر و آسا نتر بحرها ی

گونه گون به‌وضع‌پنج دایره‌پرداخته‌وبحر هایی راکه به هم پیوند نزدیکتر ین دارند در هر یک‌از این دایره هاگنجا نیده است . سپس پیروان او وعروضییان دیگر سه دایره بر دوایر خلیل افزوده اند:

دایره مستفقه: از دایره ها ی اوزان مشتر ك میان دری‌وتازی است و بحر ها ی هزج سالم‌ومتقارب سالم ازآن برمی‌آیند.

دایره مجتلبه: از دایره های‌اوزان‌مشترك میان دری‌و تازی است وبحر های هزج‌سالم، رجز سالم و رمل‌سالم ازآن بر می آیند.

دایره مجتلبه زایده مزاحفه : هنوز ویژه وزنها ی شعر دری است و بحر ها ی هزج مثمن‌مکفوف،رجز مثمن مطوی و رمل مثمن مخبون ازآن برمی آیند.

دایره مختلفه : ویژه وزنها ی شعر تازیست و بحر های طویل بسیط و زاید ازآن برمیاید.

دایره مشتبهه : در بر گیرنده‌شاخه های شش بحر است که‌آنها راشاعران تازی بیشتر به کار گرفته اند :

فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن	از شاخه های بحر خفیف
مستفعلن مستفعلن مفعولات	از شاخه ها ی بحر سریع
مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن	از شاخه های بحر مجتث
مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن	از شاخه های‌بحر مضارع
مفعولات مستفعلن مستفعلن	از شاخه ها ی بحر مقتضب
مستفعلن مفعولات مستفعلن	از شاخه های بحر منسرح

دایره مشتبهه زایده : ویژه‌وزنها ی شعر دری است و آنرادایره مختلفه نیز نامیده اند . بحرمنسرح‌مطوی، مضارع مکفوف و مجتث مخبون ازاین دایره بر می آیند .

دایره مشتبهه مزاحفه : ویژه‌وزنها ی شعر دری‌است و آنرادایره منتزعه نیز نامند . بحر ها ی‌سریع مطوی منسرح مطوی، قریب

مکفو ف، مضارع مکفو ف ،خفیف مخبون‌و مجتث مخبو ن از ایـــن دایره بر میایند.

دایره موتلفه : ویژه وز نهـــاشعر تازی است و بحر ها ی‌وا فر کا مل ازآ ن بر رمیایند .

رجز(ع)

در لغت به معنا ی شتا ب و نا آرا می است و سپس در میان قبیله های تازه به معنا ی شعر سرود ن‌ویا شعر خواند ن در مقام مفا خرت وخود ستا یی رواج و گستر ش یافته است . رجز در اصطـــلاح عرو ضییا ن یکی از بحر هـــای‌بر گزیده و خوش آ هنگ شعـــر دری و تازی است .سخنورا ن زبان‌دری بیشتر ینه دراین شاخه هـــای بحر رجز شعر سروده اند:

الف ـ رجز مثمن سا لم بروز ن‌مستفعلن مستفعلن مستفعلن‌مستفعلن

ا ی‌نو ش کرده نیش را ، بـی خو یش کن با خویش را
با خو یش کن بی خو یش را ، چیزی بده درویش را

(جلال الدین محمد بلخی)

ب ـ رجز مثمن مخبو ن بروز ن مفاعلن مفاعلن، مفاعلن مفاعلن

زسنگ اگر ندیده ای چسا ن‌جهدشرار ها
به برگها ی‌لاله‌بین میا ن لاله زار هـــــا

(قا آنی)

شا یسته یاد آوریست که شعرمعرو ف فروغ فر خزاد:

نگاه کن که‌غم درون دیده ام
چگو نه قطره قطره آب میشود
چگو نه سایه سیاه سر کشم
اسیر دست آفتاب میشود

در یکی شاخه ها ی همیـــــن‌بحر سروده شده است. بی آنکه

شاعر اندیشه خویش را سراپا د روزن سنتی و ار کا ن و افا عیل سنتی ز ندانی سازد .

ج- رجز مطو ی مخبون برو ز نمفتعلن ، مفاعلن، مفتعلن، مفاعلن:

گر به هوای انگبین بر سر غنچه‌میروی
شیره جان چومید هد قصه رنگ و بو مکـــن

د- رجز مخبون مسدس بر وز مفاعلن ، مفاعلن ، مفاعلن

فغان ز جغد جنگ و مر غوای‌او
که تا ابد بریده باد نــــــا ی ا و
(بهار)

ه - رجز مثمن مطو ی بروز ن مفتعلن مفتعلن :

می شگفد گل به چمن ها زنسیم‌سحری
وه چه شودگر نفسی پهلوی ما باده خوری

و- رجز مثمن مطو ی مخبو ن مقطوع بروز ن مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن:

سرو نخوانمت که او نیست‌بدین‌رعنایی
ماه نگو یمت کـــه‌او نیست بد ین زیبا یــــی
(جامی)

ردف (ق)

در لغت به معنای چیزی است که‌از پی چیز دیگر آید ودراصطلاح (الف ،واو و یایی) اس ت‌که بدو نفاصله پیش از روی قرار گر فته باشد .

ردف بردو گونه است: اصلی و زاید.

الف- ردف اصلی: اگر الف‌ساکن‌ما قبل مفتوح ،واو سا کن ما قبل مضموم و یای ساکن ماقبل مکسوربدون فاصله پیش از روی قرا ر گیر ند رد فـاصلی نا مید ه‌میشوند.

شهر غزنین نه هما نست که‌من‌دیدم پار
چی فتاده است که امسال دگرگون شده کار
(فرخی)

* * *

کنون که در چمن آمدگل از عدم‌به‌وجود
بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود
(حافظ)

* * *

صبح آمد و علامت معقول برکشید
وزآسمان شمامه کافور بردمید
(کسایی)

ب- ردف زاید : اگر میان ردف‌اصلی و روی حرفی ساکن‌فاصله پدید آرد . این حرف را ردف زایدواین گونه قافیه را مردف به ردف مرکب مینامند. حرفهایی که ردف زاید واقع میشوند اینهاهستند ش،ر،ف،س،خ،ن. از در آمیختن‌این حرفها عبارت ((شرف سخن)) بدست می آید. از یکجا شدن هرکدام ازاین حرفهای ششگانه باهر یك از ارادف سه گانه اصلی هجده‌قافیه بدست میتوان آورد که مشهورترین آنها را با ارایه‌مثال‌ها یی دراین جا می آوریم:

ش- در دو قافیه آمده است:

چو مشرف طریق دیانت‌گذاشت
ببایدبر او ناظری بر گماشت

* * *

شد به‌گرما به درون استادغوشت
بود فربه وکلان بسیار گوشت

ا- در یك قافیه آمده است :

چون به امر حق نمی برید کارد
کاردرا از کف خلیل الله گزارد

ف- در سر قافیه آمده است:

اندر دل من هزار خور شیـــدبتافت
آخر به کما ل ذ ره یی را ه نیافت

* * *

زدیدار او هیچ نشگیفتی
وگرهیچ دید ی براو شیفتـــــی

* * *

س- در سه قا فیه آمده است:

زمن نشنوند شاه جز حـــر فـراست
توآن کـن که از پاد شا هی سزا ســت

* * *

کسی قول دشمن نیارد بـــــهدو ست
جز آ ن کس که در دشمنـــی یار او ســت

* * *

خ- در سه قافیه آمده است :

هر که آمد عمار تی نو سا خت
رفت‌ومنزل‌به دیگر ی پ ردا خــــت
شبی دود خلق آتشی برفرو خت
شنید م‌که‌بغداد یکسر بسو خــــت

* * *

ن - در یك قافیه مشهود است :

به‌یغما ملك آستین بر فشا ند
وزآنجابه تعجیل مر کب برا نــــد

سخن سنجا ن پیشین التزا م‌ردف‌را، چه اصلی و چه زاید ضرور ی دانسته اند.

ردیف (ق)

یك یا چند واژه مستقل است‌که پس از قافیه در آخر بیتها تکرار

گردد و به‌گو نه‌یی آورده شود که‌شعر از دیدگاه معنا وو زن بدان نیاز داشته باشد مانند واژه ((گذرد))دراین بیت نوید :

اگر چه عمر به‌یك جنبش نظر گذرد
خدا کند که‌ازاین نیز زود تر گذرد

گاهی هم ردیف از چند جمله‌ساخته میشود مانند :

ای دوست که دل زبنده‌برداشته‌ای
نیکوست‌که دل زبند برداشته ای
دشمن چو شنید می نگنجدزنشاط
در پوست که دل زبنده برداشته ای

به پندا شت پیشینیان اگرردیف‌در همه بیتها ی‌یك شعر معنای یگانه یی را ارایه نکند کاری است‌ناپسندیده ،مانند:

لاله رخ بنمود و عالم راگلستان کرد باز
کوه را دامن پراز لعل بد خشان کرد باز
غنچه گل بر گریبان دکمه‌یاقوت‌داشت
گل‌به ناخن‌های‌رنگینش گریبان کرد باز

رس (ق)

در لغت به معنای آغاز کردن‌ودر اصطلاح حرکت ماقبل الف تاسیس یعنی‌فتحه رارس مینامند . مانند حرکت قاف ومیم در واژه های قاصر و ماهر که دراین‌شعرانوری به‌کار رفته اند:

گرچه در بستم در مدح و غزل‌یکباره گی
ظن مبر کز نظم‌الفاظ و معانی قاصرم
بلکه در هرنوع کز اقران من‌داند کسی
خواه جزگیری‌آنرا خواه کلی قاصرم

رفع(ع)

حذف س از مستفعلن و حذف‌مف‌از مفعولات است که به جای‌نخستین فاعلن و به جای دومین مفعول‌می‌گذارند . به‌سخن دیگر حذف یک

هجا ی کو تاه و یك هجای بلند را رفع مینا مند .

رمل(ع)

در لغت به معنای باران اند ك افزو نی در چیز ی و نیزبه معنا ی بوریا بافتن آمده است .

که‌چون و تد ها ی ار کان ا ین‌بحر را دو سبب در میان گر فته است آن را رمل نا میده اند.

گرو هی از پژو هشگرا ن‌بر آنندکه‌رمل بر گرفته شده از رمـــلا ن (گو نه یی دوید ن شتر) استو چون‌دراین‌بحر سببها ی خفیف فراوا ن است و باشتا ب خوانده میشود آن‌رارمل نا میده اند .

رمل مثمن سالم ــ فاعلاتن فاعلاتن‌فاعلاتن فاعلاتن:

گرگنه باشد که مردم برندار نداز تودیده

در همه گیتـی‌نماند غیر کورا ن بیگنا هـــی

(شهر یار)

رمل‌مثمن مقصور ـ فاعلا تـــن‌فاعلاتن فاعلاتن فاعلات:

صبح خیزا ن کاستین بر آسما ن‌افشانده اند

پای کوبان دست‌همت بر جها ن‌افشا نده انـــد

(خا قانی)

رمل مثمن محذوف ـ فاعلاتـــن‌فاعلاتن فاعلاتن فاعلن:

غنچه گیها یت نصیب دیده بیدل‌مباد

چشم آن دار م که‌تابینم گلستا ن بینمـــت

(بیدل)

یاد داشت: مصراع نخستیـــــن‌مقصورو مصراع دو مین محذو ف است و عرو ضیان این راروامیدانند.

نمو نه دیگر که هردو مصرا ع آن‌محذوف است:

ای بهار ستا ن اقبال ای چمـن‌سیما بیا

فصل سیردل گذ شت اکنون به چشم مابیا

(بیدل)

نمونه از شعر امروز دریکی ا ز شا خه‌های همین وزن:
در خلو ص بیمناك سایه ها ی سبز
میبرد در گیسو انش دست دست‌باد
باز وانش ساقه های تردنیلو فر
میتند بر تار دیوار تن من پاك
گرمی ناب‌بها ران هما غو شی

(پرویز خا یفی)

رمل مثمن مخبون محذو ف ـ فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن:
در ازل پر تو حسنت ز تجلـــی‌دم زد
عشق پیـــداشد و آتش به همه عا لـم زد
(حافظ)

رمل مثمن مخبون‌مقصور ـ فاعلاتن‌فعلاتن فعلاتن فعلات:
بیدلان چند خیال گل وشمشاد کنید
خون شو یدآن‌همه کز خود چمن ایجاد کنیـد
(بیدل)

رمل مثمن مخبون مقطوع مسبغ ـ فاعلاتن فعلاتن فعلا تن فعلان:
سا کنان حرم سر عفا ف‌ملکو ت
بامن‌راه‌نشین باده مستا نه زدند
(حافظ)

نمونه یی از شعر امروز در یکی‌از شا خه ها ی همین وزن :
خانه دو ست کجا ست ؟
در فلق بود که پرسید سوار
رهگذر شا خه نوری که بر لـب‌داشت به‌تاریکی شنها بخشید
وبه انگشت نشا ن داد سپیدا ری‌وگفت:
نرسیده به در خت ...

(سهراب سپهری)

رمل مثمن مشکول ـ فعـــــلات‌فاعلا تن فعلات فاعلاتن :
نه شبم نه شب پرستم که حدیث‌خواب گویم
چو غلا م آفتا بم همه ز آفتا ب گو یــم
(جلال الدین‌محمد)

نمو نه‌یی از شعر امروز در یکی‌از شا خه ها ی همین وزن :
ـبه کجا چنین شتابان ؟
گون از نسیم پرسید
دل من گرفته زین جا
هوس سفر نداری
زغبار این بیابا ن
سفرت به خیر ! اما تو‌ودوستی‌خدارا
به شگو فه هابه بارا ن
برسان سلام ما را (شفیعی کدکنی)

رمل مسد س سالم ـ فاعلا تـن‌فاعلاتن فاعلاتن :
ای نگارین روی دلبر ز آ ن‌مایی
رخ مکن پنها ن چو اندر جان‌مایی

رمل مسد س مقصور ـ فاع لا تن‌فاعلاتن فاعلات:
نقد شا عر در خور بازار نیست
نان به‌سیم نستر ن نتوان خرید
(اقبال)

رمل مسد س محذو ف ـ فاعلا تن‌فاعلا تن فاعلن:
شاد باش ای عشق خو شــــں سو دای ما
ای‌طبیب جمله علتها ی مـــــــا
(جلال الدین‌محمد)

رمل مسد س مخبون محذوف ـ فاعلا تن فعلا تن فعلن:
کاشکی جز تو کسی داشتمی
یابه تو دستر سی داشتمی
(خا قا نی)

رمل مسدس مخبون مقصور ـ فاعلا تن فعلاتن فعلات :
هر که را روی خوش و موی نکو ست
مرده وزنده من عاشق او ســـــــت
(ایرج میرزا)

روی (ق) ـ

روی را از روا گرفته اند و روا به معنای ریسمانی است که پای شتر راباآن بندند ودراصطلاح آخرین حرف اصلی قافیه را روی نامند، مانند حرف (د) در واژه هـــای ((خرد)) و ((نگذرد)) در این بیـت فردوسی :

به‌نام خداوند جان و خرد   کزین بر تر اندیشه بر نگذرد

روی بر دو گونه است:

۱ـ روی مقید ـ اگر روی‌ساکن وبه حرف پیش از خود بسته باشد آنرا مقید مینامند.

۲ـ روی مطلق ـ اگر روی‌ساکن‌باشدو پس از آن که حرف‌وصل بدان پیوندد متحرك گردد آنرامطلق‌میگویند.

اگر حرفی از حروف قافیه‌به‌روی نپیوندد ، روی را مقید مجرد مینامند واگر حرفی از حروف قافیه به‌آن پیوندیابد مقید رابه آن حرف نسبت میدهند ، به‌گونه مثال : مقید به تاسیس ، مقید به دخیل مانند اینها.

اگر به‌روی مطلق تنها حرف‌وصل‌پیوسته باشد آنرا مطلق مجـــرد مینامند و اگر حرف دیگری ازقافیه‌بدان پیوندد روی مطلق را به آن حرف نسبت میدهند، به‌گونه مثال:مطلق به خروج، مطلق به مزید و مانند اینها . حروف پیش از روی‌پنج است: تاسیس، دخلیل ،ردف اصلی ، ردف زاید و قید که‌با خودروی شش حرف میشوند . بنابر این قافیه را بر پایه ویژه گیهای روی‌مقید به‌یکی‌ازین شش نام یاد میکنند:

۱ ـمقید مجرد :

سخن همچو جان زآ ن نگر دد کهن
که فرز ندجان است شیر ین سخـــن

۲ـ مقید به تاسیس :

سلام علی دار ام الکوا عب　　بتان سیه چشم عنبر ذوا یب

۳ـ مقید به تاسیس ودخیل :

چشم بدت دورای بدیع شمایل　　ماه‌من و شمع جمع‌و میر قبا یل

٤ـ مقید به ردف مفرد :

نه آنك آید ایدر بماند دراز　　نه‌آنرا که رفت آمدن هست باز

۵ـ مقیدبه ردف مر کب :

هرکه آمد عمارتی نو سا خت　　رفت‌و منزل به دیگر ی‌پرداخت

٦ـ مقید به قید:

چنین است رسم سرای سپنج　　یکی زوتن آسان ودیگر به‌رنج

(ز)

زحاف (ع) ـ جمع زحف و زحف‌در لغت به معنای دور افتاد ن ا ز اصل است . در اصطلاح عرو ض افزونی ها و کاستی هایی رامیگو یند که در افاعیل رخ مید هند ،ما نند اذاله ، اسباغ، بتر، تخنیق، ثلم ، جب ، جحف، جدع ،حذذ، خبن، خرب، خرم ، رفع، زلل ،سلخ،شتر، شکل، صلم ،طمس ، عجز ،قبض ،قصر ، قطع ، کشف کف، نحـــر، وقف و هتم‌و غیره ...بحری را که درآ ن زحاف واقع نمیشود سا لم میخوا نند .

زلل(ع) ـ در لغت به معنا ی لاغری پای ودر اصطلاح عرو ضــ آنست که در مفاعلن حزم وهتم یکجاصور ت گیردو ازآ ن فاع به جـــا بماند.

(س)

سبب(ع)ـ واژه دو حـ رفی را درعروض سبب مینا مند و بر د و گو نه است :

۱ـ سبب خفیف که حرف دو مآن ساکن است ، ما نند شب وتب وبه این شکل نشان داده میشود:.۱

۲ـ سبب ثقیل که ازدو حر ف متحر ك و یك حر ف ساکن پدیدمی‌ـ آید ،ما نند همه ور مه ونشا نه آن‌دو صفرو یك الف‌استـ ..۱

سریع (ع)ـ وزن سا لم این بحرمستفعلن مستفعلن مفعولا ت‌است وُ سخنورا ن زبان در ی آن را به کارنگر فته اند. گفته اند که چون در این بحر شماره سببها بیشتر ا زوتد هاست‌وخواند نش آسان است آن را سریع نا میده اند.

سریع مسد س مطوی مو قو فـ‌مفتعلن مفتعلن فاعلات :

شعر دری گشت زمن نا مجوی   یا فت ازآ ن‌شاعروشعر آبرو ی

(بهار)

سریع مسد س مطوی مکسوف ـمفتعلن مفتعلن فاعلن :

قدر ت صد لشکر شمشیرز ن   کم بود از ناله یك پیرز ن

(نظا می)

سلخ(ع)ـ حذف(لا)و (تن) وسا کـن‌سا ختن (ع) در فاع لاتن که فاع به جا میماند.

سناد (ق)ـ در لغت به معنای نا همگو نی ودر اصطلاح‌ناهمگو نی ردف است خواه اصلی باشد خوا ه زاید ما نند:

شهر یار اندر پی او اسپ‌تاخت   تاکه اورا دربیا بانی بیا فت

یاد داشت ـ شا عران عر ب درردف اصلی اختلاف (و) و(ی) را روا دانسته اند . چنا نکه عجول را با قتیل‌و عنود رابارشید قا فیه سا خته اند.

(ش)

شایگان (ق)ـرك به ایطاء

شتری (ع)ـ در لغت به معنا ی‌بر گشته گی پلك ودر اصطلاح‌حذف (م) و(ی) از مفا عیلن است که‌فاعلن‌به‌جا میماند .

شکل (ع)ـ حذف (الف)و (ن) از فاعلا تن است که فعلات به جا

میماند و حذف (ن)و(س) از مس تفع‌لن که مستفعل میماند و به جای آن مفاعل میگذار ند .

(ص)

صدر (ع)ـ رکن اول مصرا ع نخستین‌را صدر می نا مند .

صلم(ع)ـ در لغت به معنـا ی برید ن گوش ودر اصطلاح حذ ف وتد مفروق است، چنانکه ازمفعولات‌مفعو میماند و به جای آ ن فع لـن میگذار ند .

(ض)

ضرب (ع)ـ ر.ك .به عجز.

(ط)

طویل (ع)ـ در عرو ض تاز ی‌ودری نام یکی از بحر ها ست بروزن فعولن مفاعیلن فعولن مفاعلین .

سخنورا ن زبان در ی این‌وز ن‌را بسیار کم به‌کار گرفته اند.

بحر طو یل سالم ـ فعولـــــن ،مفا عیلن ،فعولن مفاعیلن

چه گویم نگارینا که‌با من‌چهاکردی

قرار م‌زنل بردی ز صبرم جداکردی

گرو هی از عرو ضییا ن وز ن دیگری را که از شا خه ها یی بی بحر رمل است ودر هر مصرا ع‌آن‌چندین بار (فاعلاتن ـ فعلا تن)تکرار میشودو درازا ی مصرا عهـــای آن‌بیشتر از درازای عاد ی مصرا عهای شعر دری است، بحر طو یـــــل مینا مند.

نمو نه‌یی است از عصمت بخار ی‌که در هر مصراع آن نه‌بار فعلا تن آمده است :

میکشد ترك کماندار مسلمان کش‌جاد و ی تو چو ن‌کا فر مست ازمژه بر هر جگری تیر بلارا

تاکشد زارو به هم برزده ومست‌وسنان خورده و مجروح و دل‌آزرده وافگار و جگر سو خته ما را

اما گرو هی دیگر این پندا شت‌را ناروا می انگار ند و برآ نند که شعر بالا در بحر رمل مخبو ن‌شانزده‌رکنی سروده شده است .

طی (ع)ـ در مستفعلن حذ ف(فاء)است که مستعلن میماند و به جای آن مفتعلن میگذار ند. درمفعولا ت حذف(واو) است که مفعلا ت‌میماند وبه جای آن فاعلات میگذار ند .

(ع)

عجز (ع)ـ در لغت به معنا ی دنباله چیز ی آمده است و دراصطلاح عرو ض رکن‌آخر مصرا ع دو م را عجز مینا مند.

عرو ض ـ دانش شنا خت‌وزنهای‌شعر است. پایه گزار این دا نش ابو عبد الر حمان خلیل بن احمـــدالبصری الفرا هیدی است . او در حدود سال صد هجری قمری زا ده‌شده ومیان سالها ی ۱۷۰و ۱۷۵ هجری قمر ی زنده گی را پد رود گفته است .

در باره معنای عرو ض پژوهشگران‌را اندیشه همسان نیست . گرو هی بر آنند که این دا نش را ازآ ن روعروض خوانده اند که معرو ض‌علیه شعر است :((یعنی شعر را بر آ ن‌عرض کنند تا مو زو ن از ناموزو ن شنا خته شود وآ ن فعو لی است به‌معنای مفعول)).

عده یی دیگر گفته اند که‌عروض‌به معنا ی چوبی باشد که ((خیمه بدان قایم ما ند وچون قوام‌بیت به‌آخرین بخش مصرا ع نخستین‌است این بخش را مجازا عرو ض نامیده‌اندو سپس این کلمه بر اسا س تسمیه کل به اسم جز برعلم‌اوزان‌شعر اطلاق گردیده است)).

گرو هی راپندا شت اینست که‌عرو ض در زبا ن تاز ی به معنا ی ماد ه‌شتر سر کش است و دا نش‌اوزان شعر را ازآ ن رو عرو ض نامیده اند که‌باید شا عر بر آنها چیره شود و آنها را رام خودسازد. ونیز گفته اند که العرو ض ازالقاب‌شهر مکه است‌و چو ن خلیل بـــن احمد ای ن‌دا نش را در مکه پد ید آورد نام آنرا عرو ض‌نهاد.

بدا نسا ن که معنا ی واژه‌عروض‌از آغاز روشن نبوده است.چگو نه‌گی

پایه‌گزار ی این دانش نیز آن گو نه‌که‌بایسته است آشکار نیست . همه پژو هشگرا نی که پیرا مون زنده‌گی‌خلیل بن احمد و چسانی پا یـــه گذار ی‌عرو ض سخن رانده اند برآنند که در زبا ن تازی پیش از او هیچکس در باب وزن شعرو بنیاد های آ ن‌کاری انجام نداده است‌وحتی عده یی نو آوری اورا از مقو له‌روان بینی والها م شمرده اند که ابن خلکان از این شمار است .

بیرونی یگانه دانشمند ی است‌که‌در اصالت نو آور ی خلیل‌بن احمد تردید رواداشته است او در کتاب((تحقیق ماللهند)) هنگا م‌بررسی نهاد های وز ن شعر هند ی چندباربه امکان بهره جو یی خلیل بن‌احمد از عرو ض هند اشاره ها یی کرده‌و همسانی ها یی را میان عرو ض‌هند وعروض‌تاز ی نشان داده است.

عرو ض (ع)ـ رکن آخر مصرا ع‌نخستین را نیزعرو ض نا مند .

(غ)

غریب(ع) ر.ك به جدید .

(ف)

فاصله (ع)ـ از ارکان عرو ضی‌وبردو قسم است .

۱ـ فاصله صغرا ـ کلمه چهـــارحرفی است که سه حرف او ل آ ن متحرك‌وحرف آخرین آن سا کن‌باشدما نند برود . نشانه آن سه صفرو یك الف است‌ـ ...ا

۲ـ فاصله کبری ـ کلمه پنـج‌حرفی است که چهار حر ف‌او ل‌آن متحرك و حرف‌آخر آن ساکن باشد،ما نند ببر مش.نشانه فا صله کبری چهار صفر و یك الف است ـ ....ا

فروع(ع)ـ پاره یی از افا عـیل‌فرو عی دارند که اینك بر خی ا ز فروع افا عیل عمده رانام میگیریم:

الفـ فروع فاعلاتن :

۱ـ فاعلییان

٢ـ فعلاتن (به حرکت عین)
٣ـ فاعلات (به ضم تاء)
٤ـ فعلات (به حرکت عین و ضم تاء)
٥ـ فاعلن
٦ـ فاعلان
٧ـ فعلان (به حرکت عین)
٨ـ فعلن (به سکون عین)
٩ـ فعلان (به سکون عین)
١٠ـ فعل به (حرکت اول و دوم)
١١ـ فع

ب- فروع مستفعلن :

١ـ مستفعلان
٢ ـ مفاعلن
٣ـ مفاعلان
٤ـ فعلن (به کسر عین)
٥ـ فع
٦ـ مفتعلن (به کسر عین)
٧ـ مفتعلان
٨ـ مفعول
٩ـ فعولن
١٠ـ فعلتن (به فتح عین و لام)
١١ـ فاعلن

ج- فروع فعولن:

١ـ فعولان

۲ـفعول (بەضم لام)
۳ـ فعول (بەسکو ن لام)
٤ـ فعل (به فتح عین‌و سکو ن‌لام)
٥ـ فعلان (بەسکو ن عین)
٦ـ فاع

دـ فروع فاعلن:

١ـ فعلن (بەکسر عین)
۲ـ فعلن (بەسکون عین)
۳ـ فعل (به فتح‌عین وسکو ن‌لام)
٤ـفعلان
٥ـ فع

هـ ـ فروع مفعولات:

١ـ مفاعیـــل (به ضم لام)
۲ ـ مفاعیل(بەسکون لام)
۳ـ فاعلات (به ضم تاء)
٤ـ فاعلات (بەسکو ن تاء)
٥ـفعلات (بەفتح عین و ضـــــم‌تاء)
٦ـ فعلات (بەسکون تاء)
٧ـ مفعولان
٨ـ مفعولن
٩ـ فاعلن
١٠ـ فعولن
١١ـ فعلن (بەسکون عین)
١٢ـ فع
١٣ـ فاع
١٤ـ مفعول (به ضم‌لام)

و ـ فروع مفاعیلن :

١ـ مفاعیلان
٢ـ مفاعلن
٣ـ مفاعیل (به ضم لام)
٤ـمفعو لن
٥ـ مفعول (به ضم لام)
٦ـ فاعلن
٧ـ فعولن
٨ـ مفاعیل (بهسکو ن لام)
٩ـ فعول (بهسکون لام)
١٠ـ فعل (بهفتح عین)
١١ـ فاع
١٢ـ فع
١٣ـ فاعلان
١٤ـ مفعولان

(ق)

قافیه (ق)ـ در لغت به معنا یازپیرو نده ودر اصطلاح کلمه ییاست کهدر بیت های بی ردیف در آخرمصراعها ی دوم آید، ما نند وا ژه های مرغزار و کو هسار دراین شعرفرخی:

چون پرند نیلگو ن بر رویپوشدمر غزار
پر نیان هفت رنگ اندر سر آرد کو هســـار

قبض (ع)ـ حذف حرف پنجـــممفاعلین (ی) است که مفاعلن میماند ودر فعولن حذف(ن) است که فعو لمیماند.

قریب(ع)ـ از بحر ها ی ویژه شعر دری است . این بحر را از آن رو قریب نا میده اند که به بحر مضار ع همگو نیها ی دارد.سالمآن بروزن مفاعیلن مفاعیلن فاعلا تـــنمیاید.

قریب مکفوف مقصورـ مفا عیل مفاعیل فاع لان:

می آرد شرف مرد می پدید وآزاده نژاد از درم خر ید
(رودکی)

قریب مکفو ف مقصور ـمفا عیل‌مفعول مفاعیل فاعلاتن:

ای لعل توچو ن خا تم بدخشی وی‌زلف توچون نا فه تتار ی
ای فتنه مشکو به دلفریبی وی آفت میدان به‌جا نشکار ی

قریب اخرب مکفوف مقصـــور ـمفعول مفاعیل فاعلات:

آمد چو دو نیمه بر فت از شب آن ساده بنا گوش سیم غبغب
باچهره روشن چو تافته روز باطره تاری چو قیر گون شب

قصر (ع)ـ در لغت به معنا ی کوتاه کردن ودر اصطلاح اندا ختـن حرف ساکن است از سبب خفیفی که در آخر رکن آمده باشدو ساکن سا ختن حرف پیش از آن. قصر درفاعلاتن حذف(ن) و سا کن سا ختن (تاء) است که فاعلات میماند . درمس تفع لن حذف (ن)و سا کـــن ساختن (لام) است که مستفعل می ما ند و به‌جای آ ن مفعو لن‌میگذارند. در فعولن حذف (ن) و ساکن ساختن(لام) است که فعول میماند.

قطع(ع)ـ اندا ختن یك حر ف است از آخرو تد مجموع و سا کـن سا ختن حرف پیش ازآ ن. چنا نکه‌در مستفعلن(ن) راحذف میکنند و (لام) را ساکن میساز ند که‌مستفعل‌میما ند و به جا ی آن‌مفعو لـن‌می‌گذارند .

قطف(ع)ـ در لغت به معنای‌چیدن‌خوشه انگور استو در اصطلاح بـه معنای اندا ختن سبب خفیف از آخررکن‌و ساکن سا ختن حرف پیش‌از آن . چنا نکه مفاعلتن‌مفاعل (به‌سکون‌لام) میماند و به جای آ ن‌فعولـــن میگذار ند .

یاد داشت: قطف تنها در بحر وافر پدید می آید.

قید(ق)ـ حرف ساکنی را که‌پیش‌از روی آید قید مینا مند ، شمـار حروف قید به ده میرسد وازآمیختن‌آنها عبار ت((سه شب فرخ نغز)) به دست میاید :

س- بسا اهل دو لت به باز ی نشست
که دو لت به باز ی بر فتش ز دست
ه -خدا و ند گیتی خدا و ند مهر
خداو ندنا هید و گر دان سپهر
ش- بسی فروردین ماه وا رد ی بهشت
بیا ید که ما خا ك با شیم و خشت
ب- خرو ش بر آورد بر سا ن ابر
که تاریك شد مغزو جا ن هژ بر
ف- زتیغ دلیرا ن هوا شد بنفش
برفتند با کاو یا نی در فش
ر- نگردد همی گرد نسر ین تذرو
گل نا رو ن خو ا هد شا خ سرو
خ- نبا ید که بندد در گنج سخت
به و یژه خداو ند دیهیم و تخت
ن- به رنج اندر است ای خر د مند گنج
نیا بدکسی گنج نا بر ده رنج
غ- چه گفت آن خرد مند پاکیزه مغز
کجا داستان زد ز پیو ند نغز
ز- به ایران مدار ید دل را به بزم
به تورا ن سپا رید جان را به رزم

التزام حرف قید در قا فیه ها حتمی است . اگر شا عر به دگرگون سازی حرف قید ناگز یر شود بایدبه گفته پیشینیا ن ((نز د یکی مخرج)) رارعایت کند . چنا ن که درااین شعر فردو سی می بینیم:

به نام خداو ند تنز یل وو حی   خداوند امرو خداو ند نهی

-ك-

کا مل (ع)- آنرا از بحر ها ی ویژه شعر تاز ی میدا نند.سخنوران

زبان دری ،جز استاد بزرگ بیدل وچند شا عر دیگر ، این بحررابسیار کم به‌کار گرفته اند .

کا مل مثمن سالم ـ در هـــــرمصراع چهار بار متفاعلن :

که‌کشید دا من فطر تت که بـه‌سیر ماو من
تو بهار عالم دیگر ی ز چه رو‌درین‌چمن آمدی ؟
چه شد اطلس فلکی قبا که دریدآن ملکی ردا
که دراین زیانکده فنا پی یك دوگز کفن آمدی

(بیدل)

کا مل مسد س مضمر مذا ل متفاعلن مستفعلن مستفعلان :

چو نهان شو ی از جان من خیزدفغان
چو عیا ن‌شوی آسایدم رو ح و رو ا ن

نمو نه یی از بحر کا مل مربع درزبان تاز ی: در هرمصرا ع دو با ر متفاعلن:

بلغ العلی بکماله کشف الد جا بجماله

(سعدی)

کسف (ع)ـ در لغت به معنا ی برید ن پاشنه شتر و در اصطلاح اندا ختن (تاء) است از مفعو لات که‌مفعولا میماند و به جا یش مفعو لن میگذار ند.

کف(ع)ـ در لغت به معنا ی بازداشتن ودر اصطلاح اندا ختن حرف هفتم است از مفاعیلن ، فاعلا تن ،فاع لاتن و مس تفع لن که به‌ترتیب مفاعیل ، فاعلات و مستفعل به جـامیماند.

یاد داشت : کف در فاع لا تـن‌ما نند فاعلاتن است.

متدارك (ع)ـ مشتق از تدار ك است و تدار ك در لغت به معنا ی یافتن و پیو ستن . گفته اند که‌چون‌سببها ی‌این بحرو تد های‌آن را در- یافته اند، متدار ك نا میده شـــده‌است . گروهی هم بر آنند که چـون اخفش (ابو الحسن سعیدبن مسعده‌ف : ٢٢١ هـ . ق) شا گرد خلیل بن

احمد ابن بحر را پس از و فـــات استاد خو یش دریافته ، این نا م رابرآ ن گذا شته است . اصل آ ن بروزن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن می آید.

از عدم حرف هستی نشاید همی دعوی کبر و مستی نشاید همی
(حبیب خراسا نی)

افسانه نیمایو شیج در شا خه های دیگر از همین و ز ن سر وده شده است .(فاعلن فاعلن فاعلن فع):

ای فسانه ، فسانه ، فسانه ای خد نگ ترا من نشانه
ای علاج دل ای داروی درد همره گریه ها ی شبا نه
با من سو خته در چه کاری ؟

نمو نه یی دیگر از شعر امروز که دریکی از شا خه های همین وز ن سروده شده است:

پاسبان منا آنك آنك
فجر فجر شکوه شگفتن

از نخستین هجای جها ن شهـربانوی آفاق
باگلو بند ی از لحظه های بلورین اشراق

متدارك مثمن مخبو ن ــ در هـرمصراع چهار بار فعلن (به حرکت عین):

چو رخت نبود گل باغ ارم چو قدت نبود قد سرو چمن
(سلمان)

متدار ك مخبو ن شانزده رکنی ــ در هر مصرا ع هشت بار فعلـــن (به حرکت عین):

می نغمه مسلم حوصله یی که قدح کش گردش سر نشود
بحل است سبکسری آ ن قدر ت که دماغ جنو نزده تر نشود
(بیدل)

متدارك مثمن مقطوعـ فعلن فعلن فعلن فعلن (به سکو ن عین):

افسون کن باچشم مستت　　　این دنیای افسو نگر را

متدارك غیر ملقب- فعلن فعلن فعلـــنفعلن فعلن فعلن (نخستین وسو مین به‌سکون عین ودو مین وچهار میـن به‌حرکت عین):

آن توت سپید برشاخ در خت　　　چو خیل نجوم بر کا هکشها ن
وان توت سیه در پیش نظر　　　چون غا لیه ها در غالیه دا ن

متدارك مسدس- در هرمصرا ع سه‌بار فاعلن :

روز سختی نمایان شود　　　شیر مردی و گند آور ی
آن که در بستر خز خزد　　　روز سختی شود بستر ی

متدارك هشت رکنی - در هـــرمصراع چهار بار فعلن فعلن (نخستین به حرکت عین و دو مین به‌سکو نعین):

چوز سر مستی نگه آویزد به دلم‌از سایه مژگانها
چمنی کردم که‌سحر گا هـــا نشگفد از ریزش بارانها

(تو للی)

متدارك (ق)- اگر از حرف‌سا کن‌آخر بیت تا او لین ساکن پیش ا ز آن دو متحرك‌فاصله باشد ، قافیه آن‌بیت‌را قافیه متدارك مینا مند ، به گو نه مثال:

خدا کشتی آن جا که خوا هدبرد　اگر نا خدا جا مه بر تن درد

متدانی (ع)-رك. به متدار ك .

مترادف (ق) اگر در قافیه یی دوحرف ساکن پی در پی آیند ، آن را قافیه مترادف میخوانند:

زسم ستوران در آن پهند شت
زمین شد شش وآسمان گشت هشت

متراکب (ق)- مشتق از ترا کب‌استو تراکب در لغت به معنا ی برهم نشستن . دراصطلاح اگرازحرف‌ساکن آخر بیت تا نخستین سا کـن پیش از آن سه متحر ك فا صله‌باشدقافیه آن بیت را قافیه مترا کـــب مینا مند:

نو بهارآمد و آورد گل ویاسمنا
باغ همچو ن تبت راغ به سا ن عدنا

(منوچهری)

متقارب (ع)ـ از بحر هـــا ی‌مشترك میان شعر دری‌و تازیست‌و آن را از این رو متقار ب نامیده اندکه‌سببها وو تد ها ی آن به هـــم نزدیك اند .

متقار ب مثمن مقصور ــ فعو لن‌فعولن فعولن‌فعول :
نمیرم ازاین پس که من زنده‌ام که‌تخم سخن را پراگنده ام
(فردو سی)

متقار ب مثمن محذوف ــ فعولن‌فعولن فعولن فعل :
چو از زلف شب باز شد تابها فرو مرد قندیل محرابها
(منو چهر ی)

نمونه‌یی از شعرِ امروز در یکی ازشا خه های همین وز ن :
درو کردخواب مرا بانگ فرزانه گانی
کزان سوی دیوار ها ی بلنـدآمد ندو سر ودند او ای دریاد لان را رساندند بابال سیمرغ قا فله قاف جان را
عبوری ازآ ن شب
عبوری از آن پیچ درپیچ‌تاریکنا ی‌گره در گره ، کور در کور
عبوری ازآن رمز و رازغزل‌درغزل‌خون

(حسین سرفراز)

متقار ب مثمن اثلم ــ فعلن فعو لن‌فعلن‌فعولن :
ای بخت سر کش تنگش به بر کش
گه جام زر کش گه لعل دلخواه

(حافظ)

متقار ب اثرم مقصور ــ فا ع‌فعولن‌فاع فعول :
ای شب زلفت غالیه سا ی وی مه رویت غالیه پوش
(جا می)

متقارب مسدس سالم- در هرمصراع سه‌بار فعولن :
زدرد جدایی چنانم که از زنده گانی به جانم

متقارب مقبوض اثلم شانزده‌رکنی:
فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن :
زهی چمن ساز صبح فطرت تبسم‌لعل مهر جویت
زبوی گل تانوای بلبل فدای تمهید گفتگویت

(بیدل)

متکاوس (ق) مشتق ازتکاوس است و در لغت به معنای انبوهی. دراصطلاح اگر از حرف ساکن‌آخربیت تا اولین ساکن پیش از آن چهار حرف متحرك فاصله باشد،قافیه بیت را قافیه متکاوس‌مینامند:
گریار من غم دلم بخوردی زین بهترك به حال من بکردی
یاد داشت : این گونه قافیه‌درشعر دری بسیار اندك استو سخنسنجان پیشین ما آن رانا‌پسند‌دانسته اند .

متواتر (ق)- اگر از حرف‌ساکن‌آخر بیت تا نخستین ساکن پیش ازآن یك متحرك فاصله باشد،قافیه‌بیت را متواتر میخوانند :
من آن روز را قدر نشناختم بدانستم اکنون که در باختم

مثمن (ع)- بیت هشت رکنی را مثمن گویند :

مجتث (ع)- در لغت به معنای از ریشه بر کنده شده و دراصطلاح نام یکی از بحرهای‌عروضی است.گفته اند که چون مسدس‌آن را از بحر خفیف بر کنده اند ، بدین نام‌یاد شده است .

سالم آن بروزن مستفعلن فاعلاتن‌مستفعلن فاعلاتن آمده است :
بر تختگاه تجرد سلطان نام آورم‌من
بر شاخسارتوکل شهباز رویین پرم من

مجتث مثمن مخبون - مفاعلن‌فعلاتن مفاعلن فعلاتن .
در آن نفس که بمیرم در آرزوی‌تو باشم
به این امید دهم‌جان که خاك کوی تو باشم

(سعدی)

نمو نه‌یی از شعر امروز که‌برپایه‌همین‌وز ن سروده شده است :
طنین گام تو هر شب
به‌گوش میرسد از آسما ن آمدن‌تو
خوشا گذار توبر من
خوشا گشود ن دل بر صدا ی‌درزدن‌تو
خو شا طلوع تودر من
خوشا د مید ن خور شید عشـــق‌ازبدن تو

(نا در نادر پور)

مجتث مخبون محذوف ـ مفا علن فعلاتن مفاعلن فعلن
(به حر کـــــت‌عین):

بر هنه است او به کنجی فتاده‌پیر هنش
فروغ ماه در امواج زلف پـــــرشکنش

(نادر پور)

مجتث مخبون مقطوعـ مفا علـــن‌فعلاتن مفاعلن فعلن (به سکون‌عین):
زبعد مانه غزل نی قصیده‌میماند
زخا مه ها نوسه اشکی چکیده ممیاند

(بیدل)

نمو نه‌یی از شر امروز که‌برپایه‌همین‌وزن سروده شده است:
خوشا سپیده دما
که‌سر خبو ته خون شما درآیینه‌اش
میان مرگ‌و شفق
به موج مو ج خزر جاودانه گی بخشید

(شفیعی کد کنی)

مجری (ق)ـ در لغت به معنا ی‌محل رفتن است .ودر اصطلاح به معنا ی حر کت روی پیش از حرف‌وصل ،ما نند حر کت (س) در این بیت:

چو گیتی نماند همی بر کسی نباید بدو شاد بودن بسی

محدث(ع)ـر.ك. به متدار ك .

مدید (ع)ـ در لغت به معنا ی کشیده شده است ودر اصطلا ح یکی از بحر های ویژه شعرتازیست که‌شا عرا ن زبان دری‌آ ن رابسیار کم‌به‌کار گرفته اند . گفته اند که‌این‌بحر را ازآ ن رو مدید میگو یند که از بحر طویل یا ازبحر رمل کشیده‌شده‌است . بیشتر ینه پژو هنده‌گان بر آنند که مد ید بحر مستقلـــی‌نیست وآنرا باید از شا خه ها ی بحر رمل دانست. سالم آن‌بروز ن فاعلاتن فاعلن فاعلاتن آمده است :

* غالیه زلفی سمن عار ضـــی سرو بالایی و زنجیر مو یی

گرو هی از استادان پار ین د ر یکی از شا خه ها ی دیگر این بحر (فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن) شعرسروده اند:

ای غزال مشکمو خیزو زی‌مشکوخرام

پیشواز سده را اغوا ن افگن به جـــام

(سروش)

مراقبت (ع)ـ آن است که‌افگندن‌یکی ازدو حرف با اثبا ت حرف دیگر ملازم باشد. چنا ن که اگر ازمفاعیلن(ی) رابیندازیم (ن) به جا میماندو اگر(ن)رابیندازیم (ی)

مربع(ع)ـ بیت چهار رکنی رامربع‌گویند.

مزید (ق)ـحر فی است که‌خروج‌بدان پیو ند د، مانند:

این دل که‌به زلف دلبری‌بسیتمش

هر چند گسست باز پیوستیمش

مسد س(ع) ـ بیت شش رکنی‌رامسد س گو یند.

مشاکل (ع)ـ در لغت به معنا ی‌هممانند و همسا ن ودر اصطلاح‌یکی از بحرها ی‌ویژه شعر دری است . گفته اند که بخشی از فهلو یا ت درین وزن سروده شده است. ا ین‌بحر را ازآ ن رو مشاکل گفته اند که‌به‌بحر قریب هممانندی بسیار دارد .

مشاکل مکفوف مقصور ـ فاع‌لات‌مفاعیل مفاعیل :
ای نگار سیه چشم سیه مو ی   سرو قد نکو روی نکوگو ی
مشاکل مثمن مکفوف مقصور   فاعلات مفاعیلن فاعلات مفا عیل :
خیزو طرف چمن گیر با حر یف‌سمنبوی
گاه سنبل‌تر چین خواه زلف سمن بو ی
(جا می)

مضارع(ع)ـ در لغت به معنا ی همگو ن و مشابه ودر اصطلاح نا م یکی از بحر ها ی‌عرو ضی است‌که‌در شعر دری و تاز ی به فراوا نی به کارگرفته شده است. این بحر راازآنرو مضارع نا میده اند که‌درداشتن وتد مفروق به‌بحر منسرح همگو نی‌دارد .

سالمآ ن بروز ن مفاعیلن فاعلاتن‌مفاعیلن فاعلاتن می آید و در شعر دری جز چند نمو نه که آنها را هم‌به‌تکلف سا خته اند ، دیده نشده است.

مضارع مثمن مکفو ف محذو ف ـمفا عیل فا علات مفا عیل فاعلن :
بدین خر می چمن بدین خر می بهار
یکی چون بهشـــت‌عدن یکی چو ن رخا ن یـــــار
(فرخی)

مفارع مثمن احزب ـ مفعو ل فاعلاتن مفعول فاعلاتن :
بگذار تا بگریم چون ابر دربهاران
کز سنگ‌نا له خیزد روز وداع یا را ن
(سعدی)

نمو نه‌یی از شعر امروز در یکی از شا خه های همین وزن:
صبح آمده است بر خیز
وین خواب و خسته گی را درشط‌شب رها کن
مستان نیمه شب را
بار دیگر به فریاد
در کوچه ها صدا کن

خواب دریچه ها را با نعره‌سنگ بشکن
دروازه های شب را رو برسپیده‌واکن
(شفیعی کد کنی)

مضارع مسدس مکفو ف ـ مفاعیل فاعلات فعولن:
خوشا جلوه جما ل تو دیدن   خوشا میوه وصال تو چید ن
(جا می)

مضارع مثمن اخرب مکفــــوف مقصور ـ مفعول فاعلات مفا عیــــل فاعلات :
باغ مرا چه حاجت سروصنو براست
شمشـــادسا یه پرور من ازکی کمتراست
(حا فظ)

مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف ـ مفعول* فاعلات مفا عیل فاعلن :
امشب به قصه دل من گو شـ ـ هیکنی
فردا مراچو قصه فرا موش میکنــــــی
(سلیه)

نمو نه‌یی از شعر امروز برپا یه‌همین وزن سرونه شده است:
در صبح آفتا بی آفاق
غوا ص لجه ها ی زمان بودم
میر فتم از کرانه به اعماق
تا گو هر جوا نی جاو ید آب را
برگیرم وبه‌آدمیا ن ار مغا ن کنم
باشند که زخمشا ن‌نز ند چشم آسمان
دیگر نبینند آینه جز چهره جوان
(نادرپور)

مطرد (ع) ر.ك. به مشا کل .

معا قبت (ع)ـ در لغت‌به معنا ی‌آمدن یکی ازپی دیگر ی ودراصطلاح آن است که حذف یك حر ف بـــــالزوم ابقا ی حرف دیگر همراه‌باشد،

به گونه مثال از فاعلا تن یا (الف) را می انداز ند یا (ن) را .

مقتضب (ع)- در لغت به معنا ی بریده شده ودراصطلاح نام یکی از بحر های شعر در زبانها ی دری وتازیست .این بحـــر را ازآن رو مقتضب نا میده اند که از بحـــرمنسرح گرفته شده است.

سالم آن بروز ن مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن می آید و در شعر دری، جز نمونه یی چند آن هم برای تفنن نیامده است .

مقتضـــب مثمن مطوی ـ فاعلا ت مفتعلن فاعلات مفتعلن :

ای غبار دل نفسی اشك شو به دیده بیا
یار میرود ز نظر یك قد م دو یده بیـــا

(بیدل)

مقتضب مثمن مطوی مقطو ع ـ فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن :

در نگاه‌خا مو شت راز دل‌هویدانیست
ازبرون ا بن‌مینا رنگ با ده پیدا نیســـت

(ورزی)

شا خه یی دیگر از مقتضب کـــه پیشینیا ن آن رابسیار کم به کا ر گرفته اند: فاعلات مفتعلن فع فاعلات مفتعلن فع :

دانه دانه سر خی و سبز ی پرستاره کرده فضا را
شعله شعله گردسرم بین رقص تندایره ها را

(سیمین بهبها نی)

منتسق(ع)- ر.ك به متدارك .

منسرح(ع)- در لغت به معنا ی آسان ودراصطـلاح نام یکی از بحر های شعر در زبانهای دری‌وتازیست‌این بحر را ازآن رو منسر ح‌نا میده اند که در آنها سببها بیشتر از وتد ها می آیند و خوا ند ن آن‌آسان است:

سالم آن بروز ن مستفعلن‌مفعولات‌مستفعلن مفعولات می آید .

منسرح مطو ی مکسوف ـ مفتعلن‌فاعلن مفتعلن فاعلن:

عکس شگوفه زشاخ بر لب بام‌اوفتاد
راست چوقوس‌قزح بر گذر کهکشـــان
(خاقانی)

منسرح مطوی موقوف ـ مفتعلن‌فاعلات مفتعلن فاعلات :
لمعه انوار کرد چنگل شهباز باز
محمل پرواز بست سایه به بال‌غراب
(بیدل)

منسرح مطوی منحور ـ مفتعلـن‌فاعلات مفتعلن فع:
دیده اهل کرم به نعمت دنیا پر نشود همچنان که‌چاه به شبنم
(سعدی)

منسرح حزب مجدوع‌و عروض‌منحور:
گر دگری را شرف به آل و تباراست
من شرفم‌وفخر آل و خویش و تبارم
(ناصرخسرو)

منسرح مسدس مطوی ـمفتعلن فاعلات مفتعلن:
میر جهان باد تا زمانه بـود کز کرمش خلق شادمانه بود
منسرح مسدس اخرب‌مکفوف‌ـمفعول فاعلات مفاعیلن :
ای زود گرد گنبد بر رفته خانه‌وفا به دست جفا رفته
برمن چرا گماشته ای خیره چندین هزار مسنت بر آشفته
(ناصر خسرو)

منسرح(ع) ر.ك. به‌قریب .

(ن)

نایره (ق) ـ در لغت به معنـای‌گریز نده و رمنده ودراصطلاح حرف یا حروفی است که مزید بدان پیوندد . مانند(مان) دراین بیت:
ماکار زمانه نیك دید سیتمان از کار زمانه زآن بریدسیتمان
نحر(ع)ـ در لغت به معنـــا ی‌کشتن شتر و گلو بریدن و در

اصطلاح حذف هردو سبب و (تاء)ازمفعولات است که (لا)میماند و بجای آن فع میگذارند .

نفاذ(ق)- در لغت به معنای روان‌شدن فرمان ودراصطلاح حرکت وصل است مانند فتحه (م) در این‌بیت حافظ:

ای غایب‌از نظر به خدا میسپارمت

جانم بسوختی و به دل دوست دارمت

(و)

وافر (ع)- از بحر های ویژه‌شعر تازیست و سخنوران زبان دری آن را بسیار کم به کارگرفته‌اند. این بحر را از آن رو وافر نامیده اند که در آن شمار متحرکها بربسیاری از بحر ها فزونی داردو در هر رکن آن پنج متحرك میتوان یافت.

وافر مثمن سالم - چهار بار مفاعلتن درهرمصراع:

چه شد صنما که‌سوی کسی به چشم وفا نمینگری

زرسم چرا نمیگذری طریق وفا نمیسپری .

وافر مربع- دو بار مفاعلتن درهرمصراع:

بدی چه کنی به جای کسی که او نکند به جای توبد

وتد (ع)- در لغت به معنای میخ‌ودراصطلاح از ارکان عروض است.

وتد برد و گونه است :

۱- وتد مقرون: کلمه یی سه‌حرفی است که دو حرف اول آن متحرك و حرف سوم آن ساکن‌است،مانند وطن وثمر .نشانه وتدمقرون دو صفر ویك الف است: ..۱

۲-وتد مفروق: دو متحرك است‌که میان آنها حرف ساکنی‌فاصله پدید‌آورده باشد، مانند ژاله‌وناله.نشانه وتد مفروق یك الف درمیان دو صفر است : .۱.

وصل (ق) حرفی است که به روی پیوند و روی ساکن را متحرك

سازد، مانند حرف (ی) دروا ژه‌های((نفسی)) و ((بسی)) این بیت:

هردم از عمر میرود نفسی   چون نگه میکنم نمانده بسی

وقف(ع)- ساکن ساختن (تاء)مفعولات است که‌به جای آن مفعولان میگذارند.

(ه)

هتم(ع)- در لغت به معنا ی دندان از بن شکستن ودر اصطلاح مجموع حذف وقصر است در مفاعیلن که مفاع میماند و به جای آن فعـــول میگذارند.

هزج(ع)- در لغت به معنا ی آوازخوش و سرود دلنشین ودر اصطلاح نام یکی از بحر ها ی شعر درزبا نهای دری و تاز یست.

هزج مثمن سالم - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن:

قیامت کرده گل در پیر هـــن بالیدنت نازم

جهان شد صبح محشر زیر لب خندیدنت نازم

(بیدل)

نمو نه‌یی از شعر امروز که بر پایه همین وزن سروده شده‌است:

اگر ننگت نمی آید ببین آنک

نمیخوا هی ببینی یا نمیبینی؟

دو همنسج تو انسا نک،

تو نسجت بافته عیسی چنان مریم چنین رشته

دو همتای تو بی‌همتا

ببین آن جا دو تا رکشا

یکی خمانده تن، افکنده سر ؛ زنجیر برسینه

دگو بار استای تن

زمین را میبرد با زانو یه تنگی

دو همتای تو بنگر شان و دیگرهیچ

اگر نلم آورد پاکی، و گر آغشته‌ننگی

(مهد ی اخوا ن ثالث)

هزج مثمن اخرب مسبغ ـ مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلان :
ای شا هد افلا کی در مستی ودر پاکی
من چشم ترا مانم تو اشك مرا ما نـــــی
(رهي معیری)

هزج مثمن اخرب ـ مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن :
هان ای دل عبر تبین ازدیده نظر کن هان
ایوان مدا ین را آیینــــــــه عبــرت د ا ن
(خاقانی)

هزج مثمن اخرب مکفو ف محذوف ـ مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن .
صد سنگ شد آیینه و صد قطره گهر بست
افسو س چمان خانه خرا ب است دل مـــا
(بیدل)

هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور ـ مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل :
گو یند طرب شیفته عید صیا م است
گل ما یه رنگینی ومی نشه جا م است
این و سو سه ها معتقد طبـــع عوام است
عالم همه سودایی اندیشه خا م است
ما روی تو دیدم دگر عید کدا م است
(بیدل)

هزج مثمن مقبوص ـ مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن :
من ار شراب میخورم به بانگ کوس میخور م
به بار گاه تهمتن به بزم تو س میخــــــورم
(قاآنی)

هزج مثمن مقصور ـ مفا عیـــل مفاعیل مفاعیل مفاعیل :
زهی عشق زهی عشق که ماراست خدایا
چه خوب است ، چه نغز است ، چه زیباست خدا یـا
(جلال الدین محمد بلخی)

یاد داشت: بحر هزج مثمـــن مقبو ض را از لحاظوز ن بابحـــر رجز مخبو ن تفاو تی نیست .

نمو نه‌یی از شعر امروز که بـرپایه همین وز ن سروده شده‌است:

دریچه های روبه‌باد راببند
دریچه ها ی یادرا ببند
نسیمی از گذشته میو زد
نسیمی ازگذ شته یی که‌با تو آشناست
دریچه های یادرا ببند
نسیم پر شکسته‌یی که اِ زگذشته‌میوزد
صفای بر که نگاه روشن ترا
به خواب میکند
ونقشها ی دلپذیر عاشقانه را
درآ ن نگاه مهر با ن
به‌باد مید هد.

(آزاده)

هزج مثمن اشتر ـ فاعلن مفاعیلن‌فاعلن مفاعیلن :

میروم که‌بر گیر م دا من‌دلارامی
زلف یا سمـــن مو یی دست سو سن اندا مـی

(توللی)

هزج مثمن اشتر مسبـغ فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلان:

میپر ست ایجاد. منشه ازل دارم
همچودا نه‌انگور شیشه در بغـل دا ر م

(بیدل)

یاد داشت: هر شعر که در بحرهزج اشتر تقطیع شود در بحـــر مقتضب مطوی (فا علات مفعو لـن فاعـلات مفعو لن) نیز تقطیع‌میشود.

هزج مسد س مقصور ـمفا عیلن‌مفا عیلن مفاعیل :

خداو ندا در توفیق بکشا ی نظا می راره تحقیق بنما ی

(نظامی)

هزج مسدس محذوف ـ مفا عیلن‌مفاعیلن فعولن :
لب سر چشمه یی‌وطرف‌جو یی   نم اشکی وبا خود گفتگو یی

هزج مسدس اخرب مقبوص محذوف ـ مفعول مفا علن فعولن :
سلطا ن سر یر صبح خیزا ن   سر خیل سپا ه اشکر یز ا ن
(نظامی)

هزج مسدس مقصور : مفعول مفاعلن مفا عیل :
کیخسر و بیکلا ه و بیتخت   دلخوش کن صدهزار بیر خت
(نظا می)

هزج مسدس اخرب مقبو ض ـ مفعول مفا علن مفا عیلن :
ای بخت بلند پست شوایدون   وی اختر سعد نحس شو ایدر
(ناصر خسرو)

هزج مثمن سالم ـ مفا عیلن مفاعیلن مفاعیلن :
شب دو شینه در سودای او خفتم
وزان ا مر و ز با تیما ر غو جفتم (اوحدی)

یا داشت : ربا عی از نگاه آیش‌ز حا فها گونه گون در بیست وچهار وزن سروده میشود که همه از شاخه های بحر هزج هستند. اینک نمونه‌یی چند از وزنهای رباعی :

۱ـ مفعول مفا علن مفا عیلن فا ع   اخر ب مقبو ض اذل
۲ـ مفعول مفا علن مفا عیلن فـع   اخرب مقبوض ابتر
۳ـ مفعول مفا عیلن مفعول فعول   اخر ب مکفو ف اهتم
٤ـ مفعول مفا عیل مفا عیلن فـع   اخر ب مکفو ف ابتر
٥ـ مفعو ل مفا عیل مفا عیلن فا ع   اخر ب مکفو ف ا ذ ل
٦ـ مفعو ل مفا عیل مفا عیل فعل   اخر ب مکفو ف مجبو ب
۷ـ مفعول مفا عیلن مفعو لن فا ع   اخرب اخرم اذل
۸ـ مفعول مفا علن مفا عیل فـع   اخرب مقبوض مکفو ف مجبوب
۹ـ مفعول مفا علن مفعـول فـع   اخرب اخرم ابتر

۱۰ــ مفعو ل مفا عیل مفاعیل فعول اخرب مکفوف اهتم
۱۱ــ مفعول مفاعلن مفاعیل فعو ل اخرب مقبوض مکفوف اهتم
۱۲ــ مفعول مفاعیلن مفعول فعل اخرب اخرم مجبوب

کتابها و فرهنگهای که نویسنده در فراهم اوری واژه نامه عروض وقافیه از آنها بهره جسته است :

۱ــ اساس الا قتباس ــ تالیف خواجه نصیر الدین طوسی، تهران، ۱۳۲۶.

۲ــ المعجم فی معاییر اشعار العجم ــ تالیف شمس قیس رازی ، به تصحیح و مقابله مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۳۶ .

۳ــ بحور الالحان ــ تالیف فرصت شیرازی ، تبریز ، ۱۳۶۹ ھ ، ق .

٤ ــ برهان قاطع ــ تالیف محمد حسین بن خلف تبریزی ، هند ۱۲۵۹ ھ ،ق .

۵ــ تحقیق انتقادی در عروض فارسی ــ تالیف دکتور پرویز ناتل خانلری ، تهران ، ۱۳۳۶ .

٦ــ رساله عروض رشید و طواط ،به تصحیح نویسنده ،کتاب ، شش چهارم ، سال سوم، میزان ــ قوس، ۱۳٦۰.

۷ــ عروض حمیدی ــ تالیف دکتور مهدی حمیدی ، تهران ، ۱۳٤۲ .

۸ــ عروض علیرضا خبو شانی ،بمبئی ،۱۳٤۷ ھ ،ق .

۹ــ غیاث اللغات ــ تالیف غیاث الدین محمد رامپوری ، هند، ۱۳٤۱ ھ .ق .

۱۰ ــ قافیه ــ تالیف حبیب یغمایی تهران ۱۳٤۰ .

۱۱ــ معیار الاشعار ــ تالیف خواجه نصیر الدین طوسی، نسخه خطی متعلق به نویسنده .

۱۲ــ مفتاح الغموض در قافیه وعروض ــ تالیف استاد بیتاب ،کابل، ۱۳۳۳ .

۱۳ــ وزن شعر فارسی ــ تالیف دکتور پرویز ناتل خانلری ، تهران، ۱۳۳۷ .

سیمای دیروزین وامروزین
وزن شعر دری

- بحثی کوتاه در باره وزن ،
- وزن شعر کهن دری،
- وزن نیمایی .

۱- بحثی کوتاه در باره وزن .

در تعریف وزن گفته اند:((وزن نوعی از تناسب است، تناسب کیفیتیست که از ادراک گونه یی وحدت درمیان اجزای گوناگون پدید می آید. تناسب اگردر مکان واقع‌شود، آنرا قرینه میخوانند و اگردر زمان واقع شد ،وزن نامیده‌میشود)).(۱)

دانشمندی این تعریف را بدین‌گونه برشگافته‌و در باره سر شت و ماهیت وزن به‌توضیح بیشتری پرداخته است:

((وزن ادراکیست که از احساس‌نظمی در باز گشت زمانهای مشخص حاصل میشود . وزن امری‌حسیست وبیرون از ذهن کسی که آنرا در مییابد ،وجود ندارد.وسیله‌ادراک‌وزن،حواس ماست .اصطلاح

((زبانهای مشخص)) زا باید به معنای بسیار کلی گر فت ومراد از آ ن اموریست که تکرار از آنها نشا نه حد فاصلی میان یك سلسله اموربا سلسله دیگر است، مثلانورچراغهای درپایی به تدریج افزا یش میبابد . تابه حد اعلای در خشید ن میرسد. سپس ناگهان خا مو ش میشود و بلا فاصله به جهان رو شنی ظلا هرمیگردد وافزا یش مییابد وخا موش میشود ، از مشا هده نظمی که د رروشنی وخا مو شی این چراغها هســـت ، بیننده ادراك وزن میکند. دراین سلسله امور ، مر حلـــه خا مو شی که تکرار میشود، ((ز ما نمشخص)) است .

چرخی که میگردد ، حر کتی مداوم دارد، اماوز ن ندارد. حال اگـــر نشانه یی دریك نقطه چرخ باشد که هنگام حر کت آ ن دیده شود از دیدن بازگشتها ی پیاپی آ ن ادرا ك وزن حاصل میشود . همچنین گرد ش چرخها ی دو چرخه هیچ نوع وزنی ندارند . اما از تو جه به حر کت پای دو چر خه سوار و باز گشت متوالی آ ن به نقطه پایین، وزنی ادراك میکنیم .نجار ی که روی تخته یی میخ میکو بد ، معمولا روی هر میخ چند ضر به میزند .صو ت ایـــن ضربه ها با هم متفاوت است .زیرا که در هر ضر به میخ قدر ی بیشترفرو میرودو طول ساقه آ ن کمتر میشود . صوت ضر به آخر یـــن همیشه با صو ت ضر به های دیگر فرق کلی دارد، زیرا دراین مر حله، چکش در عین حال باسر میخ وسطح چوب بر خورد میکند . سپس اندك سکوتی حا صل میشود ، یعنی مدتی لازم است تا نجار میخ دیگر ی را بر دارد و روی تخته قرار بد هد . این سکوت پس از صو ت خا صـــ آخرین ضربه ، ((زمان مشخص)) است وشنونده از احساس اصوا ت مختلف چکش و تکرار این سکوت ادراك وز ن میکند)) (۲) .

ازاین سخنان چگو نه گی مفهوم تناسب و پیو ند آ ن بازما ن به درستی آشکارا میگردد و روشن میشود که جاسه فیلقولین آدمی را در ادرا ك و شنا خت وزن یاری میرساند . بنابراین باید در شنا خت وزن وایقاع به اصوات تو جه شود .

صوت از دیدگاه فزیك لرزشهایی‌است که در اجسام پدیدار میشوندو از آنها به هوا انتقال مییابد وا ز چشم انداز فزیو لوژی حساسیت که از رسیدن این ارتعاشها بـــه‌پرده گوش ، وازآن جابه مرکزهای صوتی نخع ،در ذهن ماپدید مـــی‌آید.

زنجیره های لرزشها ی صو تـی‌گونه گونه و آمیخته اند واجزا یی‌که در صوت نهفته اند بـــرا ی آ ن‌ویژه گیها یی می آفرینند، ما نند کشیده گی، طنین، شدت وارتفاع.

کشیده گی هر صو ت عبار تست‌ازمدتی که ارتعاشا ت آن ادا مـــه مییابد . طنین ، زاده ارتعاشها ی فر عیست که‌با ارتعا ش اصلـــی صوت همرا هی دارند . چندصو ت‌گوناگون راکه از نگاه کشیده‌گی .و ارتفاع‌وشدت یکسا ن باشندمیتوان‌برپایه درك طنین از هم‌بازشناخت.

ارتفاع صو ت با شماره ارتعاشهاندرواحدزما ن‌پیوند دارد . هر چـــه کا هش پذیرد بم‌تر استو هر چه افزا یش یابد ، زیر تر.

شدت ، زاده نیروی ارتعاشیست که صوت را پدید می‌آورد . به هـــر اندازه یی که این نیرو افزون تر باشد ، احساس نیرو مند تری ایجاد میکند .(۳)

صو تهای گفتار نیز دارای همان‌ویژه‌گیها یی هستند که در بار ه— صوت به‌گو نه مطلق بیا ن کرد یم.ازاین رومیتوان گفت که وزن شعر نیز آیین ونظمیست در صو تها ی گفتار واین آیین ونظم گا هی بنا بر کار کردیکی ازاین ویژه گیها وگاهی‌بر بنیاد شماره وا حد های‌صو تی تشکل میپذیرد .

پژو هنده یی‌بر آن است که به حسب‌آن که‌کدام یك ازو یژه‌گیها ی اصوا ت‌گفتار بنیاد ایجاد نظم‌قرارمیگیرد ،وز ن شعر انوا ع‌گوناگو ن پیدا میکند . اگر امتداد زما نی‌هجاهابنیاد نظم راتشکیلدهد ،وز ن را کمی میخوانند در یونا ن باستا ن و لاتینی این گو نه وزن وجود دا شته است .وزن شعر دری نیزبیشتربه‌چنین است . اگر شد ت بعضی ا ز

هجاها نسبت به بعضی دیگر بنیاد نظم قرار گیرد ،وز ن ضر بی پدید می آید چنان که در شعر زبا نها ی انگلیسی و آلمانی معمو ل است .اگر هجاها ی شعر بر حسب ار تفا ع صوت ، یعنی زیر بودن و بم بودن آنها منظم شود وزن کیفی حا صل میشود که در شعرزبان چینی به کار میرود. گونه واپسین آن است که تنها شماره هجا ها ملاك ایجاد نظم باشد ،یعنی واژه‌ها به دسته ها یی تقسیم شوند که شماره هجاها ی هر دسته با دسته های دیگر برابر باشد و به هیچ یك از ویژه گیها ی دیگر اصوا ت بها داده نشود. اینگونه وزن را وزن عدد ی بایدخواند که معمولا آنرا هجایی میگویند.(٤)

۲- وزن شعر کهن دری

مجمو عه بنیاد ها ی شعر در ی را عروض مینا مند .در میا ن دانشهایی که بازبا ن وواژه گان پیو ند دارند عروض سر شت ویژه یی دارد. رشته های دیگراین دانشها چون لغت ،صرف ،نحو ومعانی به تدر یج پدید آمده وباتلاش دانشورا ن گونه گون در درازای زمان تکا مل یافته اند.

اما عرو ض، بدان سان که گفته‌اند بدون آن که پیشینه یی در زبا نو ادبیاتشنا سی تاز ی داشته با شد ازجانب دانشمندی به‌نام عبدالرحمان خلیل بن احمد البصر ی الفرا هیدی ابداع شده است .این دا نشمند در حدود سال ۱۰۰ زاده شده ودرمیان سالنها ی ۱۷۰و ۱۷۵ هجر ی به گفته بیهقی جان و جا مه به سرا ی دیگر برده است.

درباره معنای واژه ((عرو ض)) پژو هشگران را آندیشه یك سا ن نیست .گرو هی گفته اند که ((این دانش را از بهر آن عرو ض خواندند که معرو ض علیه شعر است، یعنی شعر رابر آن عر ض کنندتا موزو ن از نا موزو ن تمیز شود و آن فعول است به معنا ی مفعول)).(٥)

گرو هی بر آنند که ((عرو ض به معنای چوبی باشد که خیمه بدا ن قایم ماند)).(٦) وچو ن قوام بیت به واپسین بخش مصراع نخستین است،

این بخش را مجازا عروض نامیده‌اند وسپس این واژه برپایه تسمیه کل به اسم جز بردانشی که‌وزنهای‌شعر را بررسی میکند ،اطلاق‌گردیده است. عده یی به این باور ند کـــه‌عروض در تازی به معنای ماده شتر توسن است وداننش اوزان‌شعر را ازآن رو عروضی نامیده اند که باید شاعر برآنها چیــره‌شود وآنها را رام خویش سازد . ونیز گفته اند که ((العروض))ازالقاب شهر مکه است وچون خلیل بن احمد این دانش را در مکه پدیدآورد،نام آن را عروض نهاد.

بدانسان که معنای واژه‌عروض‌از آغاز به درستی روشن نبــوده است ،چگونه‌گی پایه گذاری ایــن‌دانش نیزآن سان که بایسته است روشن نیست .همه پژوهشگران‌که‌پیرامون زنده گانی خلیل بن احمد وچسانی پایه گذاری عروضــــ‌سخن رانده اند ،برآن اند که درزبان تازی پیش از او ،هیچ کس در باب‌وزن شعر وبنیاد ها ی‌آن کاری‌انجام نداده است وحتی عده یی نو آوری‌اورا از مقوله روان بینی والهـــام شمرده اند که ابن خلکان از ایــن‌شمار است.

بیرونی یگانه دانشمند‌یست که‌دراصالت نوآوری خلیل بن احمد تردید رواداشته است. اودر کتاب((تحقیق ماللهند)) هنگام بررسی نهاد های شعر هندی ومقایسه‌آنهابا عروض تازی ،چند بار به‌امکان بهره جویی خلیل بن‌احمد اشاره‌هایی‌کرده وهمسانیهایی را میان عروض هندو عروض تازی نشـــان داده‌است. (۷)

باری نهاد های وزن شعر دری،یا عروض‌دری ، در کلیت خویش از عروض تازی به وام گرفته شده‌واگر گاهگاهی شاعران زبان‌دری، بنابر نیاز های ویژه یی ،در پاره‌یی‌ازاین نهاد ها دست برده ودر آنها دگر گونیهایی آورده اند ،باز هم‌دراین دستگاه تغییری جدی پدید نیامده است.

عروض کهن ما نارساییهایی‌نیز هست .چه لغزش از این‌بزرگتر که عروض‌بنیان ،پارین، بنیاد وزن‌رابر حروف ساکن ومتحرك استوار

سا خته اند .حال آنکه حروف ساکن بدتلفظ اندر نمی آید مگر آن که بـا حر کتی در آمیزد. گو یا سر چشمه این لغزش شیوه نا در ست گرو هی از عرو ضیا ن تازی وپیـــروا ن خراسانی وایرانی آنان است کـــه حرکت راعر ض حرف می انگارند.

پایه گذار عرو ض، خلیل بـــن احمد، خود تاجایی به این نارسا یی پی برده وبرای زدودن آن حر فها ی ساکن و متحرك را در آمیخته وازآنها اسباب، او تاد و فوا صل سا خته واینها را اجزا ی اولی وزن انگاشته است.

گا هی عرو ضیا ن سنت پرست پارین، نبوغ و شور آفر ینشی شاعر رانا دیده گرفته ودر باب شمار ی ازوزنها حکمها یی کلی صا در کرده اند، به گونه مثال شمس قیس در ((المعجم)) گفته است :

((کلام منظوم بر هیچ یك از این ار کان سه گانه (سبب ،و تـــدو فا صله)علی سبیل الانفراد خو ش آیند نبود ومقبو ل طباع نمی آید.

نه بر اسبا ب مفرده چنان که گفته اند:

تاکی ما را در غم داری　　　تاکی برما اری خوار ی

ونه بر او تاد مفرده چنان که گفته اند:

چرا عجب ندارم از نگار من　　　که بی گنه برون شد از کنار من

ونه بر فوا صل مفرده چنان که گفته اند:

چی کنم صنما چو دلم ستد ی　　　بکشمزتوهر چه کنی زبدی (۸)

اما مو لوی از جمع سببهـــا وفا صله ها دو غزل سا خته استدر اوج زیبا یی و شگفته گی .

مثال از جمع سببها :

چون دل جا بنشین بنشین　　　چون جان بیجا بنشین بنشین
عمری گشتی همچون کشتی　　　اندر دریا بنشین بنشین

مثال از جمع فاصله ها:

دل من ،دل من، دل من، بر تو　　　رخ تو، رخ تو ،رخ با فرتو
کف تو، کف تو، کف رحمت تو　　　لب تو، لب تو ،لب شکر تو

البته این نارساییها که از نسبی‌بودن شناخت آدمیان برمیخیزند، نباید ما را به‌آن وا دارند که‌خویشتن‌را از کار بست نهاد های عروض بینیاز بپنداریم. پرند شنگر فین‌شعر ما هزار سال در این کار گاه بافته شده است. روز گاری «الیوت» در باره عروض گفته بود: چه‌قرنها که این اتاق کوچك ناله های درد زایمان شعر را باشکیبا یی تحمل کرده است.

باری عروضیان پارین از تکرارودر آمیختن افاعیل این نزده بحررا پدید آورده اند:

الف: بحرها یی که از تکرارافاعیل‌پدید می آیند:

۱ـ رجز از هشت مستفعلن
۲ـ رمل از هشت فاعلاتن
۳ـ کا مل از هشت متفاعلن
٤ ـ متدارك از هشت فاعلن
٥ـ متقارب از هشت فعولن
٦ـ وافر از هشت مفاعلن
۷ ـ هزج از هشت مفاعیلن

ب‌ـ بحرها یی که ازدر آمیختن‌افاعیل ساخته میشوند:

۱ ـ بسیط از چهار مستفعلن‌فاعلن
۲ ـ جدید از دو فاعلاتن، فاعلاتن
۳ـ خفیف ازدو فاعلاتن مستفعلن‌فاعلاتن
٤ـ سریع ازدو مستفعلن مستفعلن‌مفعولات
٥ـ طویل از چهار فعو لن‌مفاعیلن
٦ـ قریب ازدو مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن
۷ـ مجتث از چهار مستفعلن فاعلاتن
۸ـ مشاکل ازدو فاعلاتن مفاعیلن‌مفاعیلن
۹ـ مدید از چهار فاعلاتن فاعلن

۱۰ـ مضارع از چهار مفا عیل فاعلاتن
۱۱ـ مقتضب از چهار مفعو لات‌مستفعلن
۱۲ـ منسرح از چهار مستفعلن‌مفعولات

عرو ضیا ن بحر های کا مل ، وافر ،طویل ،مدید وبسیط راو یـژه عروض تاز ی وبحر ها ی قر یب ، مشاکل و جدید راویژه عرو ض‌دری وبقیه بحر ها را در هردو دستگا ه مشترك میدا نند .

اکنون از میان این بحر ها به معر فی همانها یی که در شعردری بیشتر به‌کار گرفته شده انـــــدمیپرنازیم واز هر کدام نمو نه یی ارائه میکنیم واین نکته را نیـــــزشایان یاد آور ی میپندارم که‌شاعر دری زبان بیش از یکصدو بیست وزن در دستر س‌خویش دارد.(۱۰)

۱ـ بحر خفیف:

الف ـ خفیف مسد س مقصو ربروزن فاعلاتن مفاعلن فعلات :

عشق تا مایل بیان گردید دو جهان شو خی ز با ن گردید

(بیدل)

ب ـ خفیف مسد س مخبـو ن محذوف‌بروز ن فاعلاتن مفاعلن فعلن:

اعتبار حقیقت از لی آب ورنگ بهار لم یز لی

ج ـ خفیف مثمن مخبو ن بروز ن فعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن:

نرسیدی به فهم خود در عز م دگر گشا
به جها نی که‌نیستی مژه بر بند و در گشـا

(بیدل)

۲ـ بحر رجز :

الف ـ رجز مثمن سالم بروز ن مستفعلن مستفعلن‌مستفعلن مستفعلن:

ای‌آفتاب سر کشا ن باکهکشا ن‌آمیختی
ما نند شیـــر وانگبین بابنده گا ن آمیختـــی

(مو لوی)

ب ـ رجز مثمن مخبو ن بروز ن مفاعلن ، مفاعلن ، مفاعلن، مفاعلن:

زسنگ اگر ندیده ای چسا نجهدشرار ها
به‌برگها ی‌لاله‌بین میا ن لاله زار ها
(قاآنی)

ج- رجز مطو ی مخبو ن مسد س‌بروزن مفتعلن مفاعلن ، مفتعلن مفاعلن:

سو خته لاله زار من، رفته گل‌ازکنارمن
بیتو نه رنگم‌ونه‌بو ای قد مت بهار من
(بیدل)

د- رجز مخبون مسد س بروز ن‌مفاعلن،مفاعلن، مفاعلن:
فغان ازاین غراب بین و وای‌او که در نوافگند مان‌نوا ی ا و
(منوچهری)

۳- بحر رمل:

الف- رمل مثمن سالم بروز ن فاعلاتن ،فاعلاتن، فاعلاتن ،فاعلاتن:
دیشب ای بهتر زگل در بستر‌خوابم شگفتی
شاخ نیلوفرشدی‌در چشم پر آبم شگفتی
(سیمین بهبهانی)

ب- رمل مثمن مقصور بروز ن فاعلاتن ، فاعلا تن، فاعلا تن،فاعلات:
داروی سوز درو ن ما شرا ب‌ناب‌نیست
آتشست این درندل پیمانه آخرآب نیست
(بارق‌شفیعی)

ج- رمل مثمن محذوف بروز ن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن:
خوب دانستم ازاول که‌تو بی‌مهرووفایی
عهد نابستن‌ازآن به که ببند ی ونپا یی
(سعدی)

هـ - رمل مثمن مخبو ن محذو ف‌بروزن فاعلاتن، فعلاتن ،فعلا تن، فعلن:

در ره عشق امید است که منصورشوم
از قدو زلف‌تو دارو رسنی سا ختـــــه ام
(حیدری و جودی)

و_رمل مثمن مخبون مقصو ر بروزن فاعلاتن، فعلاتن ،فعلاتن،فعلات:
من نگو یم که مرا از قفس آزاد کنید
قفسم برده‌به‌با غی و دلم‌شاد کنیـــــد
(بهار)

صبح شد ای دل غمدیده به‌غوغابرخیز
تپشی‌وام‌کن از ذوق تمنا بـ رخیـــــز
(قاریزاده)

ز_ رمل مثمن مشکول بروز ن فعلات، فاعلاتن، فعلات، فاعلاتن :
همه کس کشیده محمل به جنا ب‌کبریایت
من‌و خجلت‌سجود ی که نکرده ام برا یت
(بیدل)

ح_ رمل مسدس مقصور بر وز ن‌فاعلاتن،فاعلاتن ،فاعلات :
ای چنا ن‌آیینه چشمان تو پاك هست‌وبودمن به‌راهت مشت خاك
(رویین)

ط _رمل مسد س محذو ف‌بروزن‌فاعلاتن ، فاعلاتن، فاعلن:
ای دوای نخوت و نا موس ما ای تو افلاطون وجالینو س ما
(مو لوی)

ی_ رمل مسدس مخبون مقصو ربروزن‌فاعلاتن، فعلاتن، فعلات :
این که خاك سیهش با لین‌است اختر چرخ ادب پروین است
(پروین)

برق از دیده چسان میگذرد جلوه عمر چنان میگذرد

٤_ بحر سریع:
سریع مسد س مطوی مو قوف بروزن مفتعلن، مفتعلن، فاعلات:

ای به‌سراپرده یثرب به خوا ب   خیز که شد مشرق‌و مغرب خراب
(نظامی)

۵ـ بحر کا مل:

الف‌ـ کا مل مثمن سالم بروز نِ‌متفاعلن ، متفاعلن ، متفاعلن،متفاعلن:
زحسد نمیر سی ای دنی به عروج‌فطرت بید لی
تو معلم ملکوت‌شو که نه ای حریف کـلام ا و
(بیدل)

٦ـ بحر متدار ك :

سالم آن بروزن فاعلن ، فاعلن،فاعلن می آید :
از عدم حرف هستی نشایدهمی   دعوی کبرو مستی نشاید همی
(حبیب خراسا نی)

الف‌ـ متدارك مخبو ن شانز ده رکنی‌بروز ن فعلن ،فعلن،فعلن، فعلن، فعلن ،فعلن،فعلن، فعلن که بـــرا ی‌نخستین بار استاد بزرگ بید ل‌در این وزن شعر سروده است :

می نغمه مسلم حو صله یی‌که‌قدح‌کش گردش سر نشبود
بحل است سبکسر ی آن قدرت‌که دماغ جنو نزده تر نشوث

۷ـ بحر متقارب :

الف‌ـ متقار ب مثمن سالم‌بروزن‌فعولن،فعولن،فعولن، فعولن :
چه مقدار خو ن در عدم خور ده‌باشم
که‌برخا کم آیی‌و من مرده باشـــــم
(بیدل)

ب‌ـ متقار ب مثمن محذو ف‌بروزن‌فعولن، فعولن ،فعولن ،فعل :
بسی رنج بردم درین سال سی   عجم زنده‌کردم بدین پارسی
(فردو سی)

ج‌ـ متقار ب مثمن مقصور بروز ن‌فعولن ، فعولن ،فعول :
دریغاکه بی ما بسی روز گار   بروید گل‌و بشکفد نو بهار
(فردو سی)

د- متقارب مثمن اثلم بروز ن فعلن ، فعولن ،فعلن، فعولن:
ما رابەرند ی افسانه کردند پیران جا هل شیخان گمراه
(حافظ)

ه - متقارب مقبو ض اثلم‌شانزده‌رکنی بروزن فعول فعلن، فعول،فعلن، فعول، فعلن ،فعول فعلن:
اگر بەگلشن زناز گردد قدبلند تو جلوه فرما
زپیکر سرو مو ج خجلت شود نمایا ن چو می زمینا
(بیدل)

۸- بحر مجتث:

الف- مجتث مثمن مخبو ن بروزن‌مفاعلن ، فعلاتن ، مفاعلن ،فعلاتن :
نەشیخ مید هدم تو بەو نه پیرمغان می
زبس کەتو به نمودم ز بس که تو به شکستم
(یغما)

ب- مجتث مخبو ن مقصوربروزن‌مفاعلن ، فعلاتن ،مفاعلن، فعلات:
رسید مژده که آمد بهار و سبزه‌دمید
وظیفه گربرسدمصر فش گل است‌و نبیـــد
(حافظ)

ج- مجتث مخبو ن محذو ف‌بروزن‌مفاعلن ، فعلاتن ،مفاعلن ، فعلـــن ((بەحر کت عین)):
رها نمیکند ایام در کنار منش
که داد خود بستا نم بەبو سه از دهنشـــس
(سعدی)

به می پرست مگو راز سا کنا نحرم
به شیخ قصه رند شرابخواره مگـــو
(بیر نگک)

۹ -بحر مضارع:

الف۔ مضارع مثمن مکفو ف بر وزن مفاعیل فاعلات، مفاعیل،فاعلن:
شبی همر هت سفر به طر ف چمن‌کنم
زتن‌جامه‌برکنم ز گل پیر هن کنـــــــم
(سیمین)

ب۔مضارع مثمن احزب بروز ن مفعول ، فاعلاتن، مفعول ،فاعلاتن :
از ناله دل ما تاکی رمیده رفتن
ز ین‌درد مند حر فی باید شنیده رفتن
(بیدل)

ج۔ مضارع مثمن اخر ب مکفو ف‌محذوف بروز ن مفعول ، فاعلا ت، مفاعیل ، فاعلن:
یاران سپیده سر زده از دشت خاو ران
بر بادباد هستی این دیر بـــــاو را ن
(بیر نگ)

۱۰۔بحر مقتضب:

مقتضب مطوی مقطو ع بروز ن فاعلات مفعو لن فاعلات مفعو لن:
نشه او جها دارد عیش فو جها دارد
عشق‌موجهادارد‌بحر بیکنار است ایـــــن
(بیدل)

۱۱۔ بحر منسرح:

الف۔ منسرح مطو ی مکفو ف‌بروزن مفتعلن، فاعلن ، مفتعلن،فاعلن:
بارخ چون مشعله بر درماکیست‌آن ؟
هر طر فی مو ج‌خون مینو شجان چیست آن ؟

ب۔ منسرح مطو ی مو قو ف بروزن مفتعلن ، فاعلات ، مفتعلن ، فاعلات :
بیدل ازین مایده دست هو س‌شسته ایم
پهلوي د ل خورده را آرزوی نان کیســـــت ؟
(بیدل)

۱۲ـ بحر هزج :

الف ـ هزج مثمن سالم بروز ن مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن،مفاعیلن:

به مژگان سیه کردی هزا را ن رخنه دردینم
بیا کـــزچشم بیمار ت هزارا ن درد‌بر چینم
(حافظ)

ب ـ هزج مثمن احزب بر وز ن مفعول،مفا عیلن ، مفعول، مفاعیلن:

از میکده در بستا ن آمد سحری‌سر مست
آن فتنه میخوارا ن پیمانه می در دست

ج ـ هزج مثمن اخرب مکفو ف محذوف بروز ن مفعول ، مفاعیل ، مفاعیل، فعولن:

داغی به دل از دست نگا رین تودارم
یارب که‌شود برگ حنا لو ح مـــزار م
(بیدل)

د ـ هزج مسد س مقصور بروزن‌مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیل:

الهی غنچه امیدبکشا ی   گلی از رو ضه جاو ید بنمای
(جا می)

ه ـ هزج مسد س محذوف بر وزن مفاعیلن، مفاعیلن ،فعولن:

الا ای آهو ی و حشی کجا یی   مرابا تو ست بسیار آشنا ئـی
(حافظ)

و ـ هزج مسد س اخرب مقبو ض‌محذوف:

زان لیلی ناز نین شمایل   بیدل به‌فسو ن یاس مگسل
بشتاب که دور نیست منزل   شاید نگذ شته باشد از دل
کزپیش نظر همین زمان رفت   (بیدل)

ربا عی از نگاه تسلسل گو ناگون‌زحافها در بیست و چهاروز ن‌سروده میشود که همه از شا خه های‌بحرهزج هستند . مبحث وزن شعرکهن دری را به عنوان حسن ختام باربا‌عی‌خیام به پایان میرسا نیم :

آنان که محیط فضل وآداب‌شدند   در جمع‌کمال‌شمع اصحاب شدند

ره‌زین شب تاریك نبردند به روز گفتند فسانه یی ودرخواب‌شدند

۳ـ وزن نیمایی

هنگا می که میگوییم وزن‌نیمایی باید ناگز یر سخن را از شخص وشخصیت نیما بیا غازیم . بادر فش‌افراز ی پیریو ش سخنسالار شعر امروز پارسی دری ، علی‌اسفند یاری‌نیمایو شیج که‌به سال ۱۳۱۵ ه.ق در یوش ما زندرا ن زاده شده و درمدرسه سن لو یی تهران در س خوانده‌و گذ شته از زبان واد بیا ت‌پارسی‌و تاز ی‌بازبا ن وادبیا ت فرا نسه نیز آشنا یی به هم‌رسانیده‌بود، شعر پارسی دری از نگاه‌زبان، بیان ، سا ختار و محتوا دگرگونی‌اساسی و بنیاد ی پذیر فت .

به‌قول پژو هنده یی ، پیش ازظهور نیما شعر پارسی در ی،شیری که‌یا لی زرین از غزل حافظ داشت وگرده یی ستبر از چکامه نا صر خسرو و پنجه آهنین از حما ســه‌فردو سی،سا لها ی سا ل بود که دیگر از بی رمقی خوا بیده بود(۱.)شماره شعرا فزو نی یافته بود .اما چی سود چه فرق باشد از ور م‌تافربهی.

وباز به گفته هما ن پژو هشگر،پس از رستا خیز مشرو طیت ایران، شعر در مجموع از تنگنای ستایشگری‌برون آمد و خود را به میان مرد م کشانید ، شعر سترون ، شعریاسه‌دو باره آماده بارور شد ن گردیدو این کار به دست نیما انجام‌گرفت.افسانه نخستین آفریده او بـــود (۱۳.۱) سیما ی این آفریده باهمه‌تازه رو یی ،باز هم به‌نیاکا نشــ همماننلد بود. این منظورمه‌درشاخه‌یی‌از بحر متدار ك سروده شده بود:

ای فسانه ، فسانه ، فسانه فاعلن، فاعلن، فاعلن، فع

ای خد نگ ترا من نشانه ای علاج دل ای داروی درد

همره گریه های شبانه با من سو خته در چه‌کاری ؟

پس از سپری شد ن چند سا اندك اندك شعر نیمابا منطق نیرومند شعری، با سا ختار نو و با محتوای‌بایسته رسالت شا عر در میان مردم راه یا فت .

نیمارا در کار شا عری شگردهای‌خا صیست.چو ن آماج این مقا لت بحـــــث پیرا مـــون وز ن‌نیماییست ،به مسایل دیگـــــر

نمیپردازیمو به طرح این مسا لـــــه‌دست میبازیم که او دراین عر صه‌به چه نو آوریها یی پردا خته وتاکجا برحق‌بوده است .

به قول شا گرد و پیرو راه نیمامهدی اخوان ثالث ،وزن نیما یی که عده یی آن‌را وزن شکسته اصطلاح کرده اند، یك آفریده شگفت‌آفرینش ونشمن آفریده گان دیگر نیست.بل‌که این هم نو عیست ازوز ن که از همان اوزان قدیم اقتباس شده‌ودارای‌کمالیست وبعضی نقایص ونقصانهای انواع دیگرراهم ندارد .

شاید نیما آن جا که میگو ید :درهنر هر کاری از ریشه قبلی آ ب میخورد ،(اگر چه گویا بیشتر بـــه‌محتوا نظر دارد تا قالب) این نکته‌را هم میخواسته است بگو ید که وزن‌شکسته او(که بیگمان وزن درست همین است) یك‌امر خلق السا عه‌وبی زمینه قبلی نبوده است .

وقتی که منو چهر ی برای بیا ن‌آزادتر و میدان گشاده تر ((مسمط)) سا خت ؛ شاید کسانی ما نـــــدعنصری براو خرده ها گر فته بو ده با شند وطعنها زده ... ولی بعد هاارزش کار او آشکار گشت وشا ید هنگا می که او لین مستزادسا خته‌شده نیز همین طعن وتمسخر هادر کار بوده .(۱۱)

نیما که در سرایش قالبهـــا ی گو نا گو ن شعر کهن دری بالنسبه توانا بود وبنابر نو شته ادبیاتشناس‌چیره دستی چون داکتر پرو یزناتل خانلری چکا مه بلند آوازه ((دماوند))ملك الشعرا بهار تحت تا ثیر شعر ((شب)) نیما سروده‌شده‌است.(۱۲)میخواست وزن، ابزاری با شد برای تبین آسا نتر و شیوا تر اندیشه نه‌پالهنگی‌برگردن آن، میخوا ست‌وز ن تابع وپیرو اندیشه باشد نـــــــه‌بر عکس .

نیما میگفت: تاکنون مثلا در فلان‌وزن هر مصرا عی با مصراع دیگراز نگاه شماره هجا ها برابر بود و دراز ی مصرا عها به اندازه‌هم‌بود ومصر اع باید ناگزیر از یك جـای‌معین آغاز میشد ودر جای معیــــن دیگری به انجام میرسید .و لـــــی حالا من از یك جا ی معین مصراع را آغاز میکنم و د ر جا یی که‌بیان من اقتضا کند و آن جایی که‌لازم باشدآن را به پا یـــان‌میرسانم . (۱۳)

بازی شعر ها ی نیما همه‌موزون‌بودند و منشعب از وزنها ی کهن شعر پارسی دری .به سخن دیگـــر نیما در مساله وزن تنها اصـــــل متساوی بودن افاعیل‌را نمیپذیرفت.افا عیل شعر او در یك بحر، د ر مصرا عهامتشا به هستندو لـــــی‌متساوی نیستند . او نمیخوا ست مصرا عها از انوا ع گ وناگو ن‌حشوپرشوند.
هنوز نیما در ایرا ن‌ثبا ت‌پرستا ن‌وعتبه بوسا ن آستانه ها ی کهن را به هماورد ی میطلبید که صدا یش‌به‌کشور ما نیز رسید .

شا عرا ن جوان ، آگاه و میهن‌پرست کشور ما که شمار اند کی‌از آنان با اندیشه های متر قی نیـــزآشنایی به هم رسانیده بو دند، به سوی‌افق نوینی که نیماگشو ده‌بود،گام برداشتند . در آغاز عده یی از این شا عران نمیدا نستند که در وزن نیمایی مصراع رابایذ از کجا شروع کرد ودر کجا پایان بخشید.بسا دیده شده است که اینـــــا ن نخستین مصراع شعری را در بحـــرهزج آغاز کرده اند، سپس مصرا ع دوم را در بحر رمل و مصراع سوم‌را در بحر رجز سروده اند .

پس از گذ شت یك دو دهــــــه،شنا خت شا عرا ن نو پرداز ما از روشنها ی سا ختاری و مواز یــــن‌ومعیار های وزن نیما یی غنا مندتر گردید و امروز ه دراین شیوه‌شاعران‌چیره دستی داریم.
کوششها ی کسا نی چون آیینه ،منتظر ،رهگذر ،مایل هروی، لایق، بارق شفیعی ،صور تگر، سراینده‌آخرین ستاره بهجت و گروهی‌دیگر که نخستین‌آزمو نهارا درز مینه به‌کار بستن وزنها ی‌نیمایی انجام‌داده اند همواره در خور ارجشنا ســـی‌خوا هد بود .ولی دراین جا نیـــز آسان گیرا ن آسانجوی ، شعرهایی‌راکه دراوزا ن نیمایی ســــــرو ده میشدند ،شعر نمیدا نستند .

سزاوار است دراین جا بــــــه‌گز ینش چند شعر از شا عرا نی‌که در اوزا ن نیمایی شعر میسرایند، بپردازیم و به تعیین وزن و قسمـــا تقطیع آنها دست یازیم ، تا آشکارشود که شعر اصا لتمند امروز ین ما نیز حریر اثیری وزن بر تن‌دارد.اما شا عرا ن آگاه امروز اصـــــل

تساو ی طو لی مصرا عها را امر یٔ مقدس ، جاودانه و سر مـــــــدی نمیپندار ند .

نمو نه نخست از اسد الله حبیب:

بخشی از شعر «گله بـان» د رشا خه یی از رمل مثمن سالم:

چندسالی پیش فاعلاتن فاع

گله بان دراو لین فریاد های خویش

شیرگرم شا مگا هی راستایش کرد فاعلا تن، فاعلاتن ، فاعلاتن، فاع

نغمه شادابی آن دشت راسر داد فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاع

دون هاو شعله ها یی راکه هـــرخر گاه باآن زنده میماند

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلا تن، فاعلاتن فاعلاتن

در دل شبها نیایش کرد فاعلاتن، فاعلاتن ، فاع

نمو نه دوم : بخشی از شعر «آدمك برفی)) لطیف ناظمی در شا خه یی از رمل مثمن مخبون:

شب تن تنبل خودرا به تن پنجره میمالید

فاعلاتن، فعلاتن، فعلاتن، فعلا تن، فاع

پرده دستا ن نواز شگر خود پس میزد

فاعلا تن، فعلاتن، فعلاتن، فعلن

وتن سر بی سنگیت را فاعلاتن، فعلاتن، فعلن

باسخاو تمندی فاعلاتن، فعلن

میفر ستاد به آغوش حریص من فاعلاتن ، فاعلا تن، فعلاتن ،فع

تن تو بوی علف میداد فعلاتن فعلاتن ، فاع

وقد مهایت فاعلاتن، فع

که به آهسته گی نبضم بود فاعلاتن ،فعلاتن، فعلان

دانه وسو سه در هر رگ میکاشت فاعلاتن ،فعلاتن، فعلاتن ،فا ع

نمو نه سوم : بخشی ازشعر «خون وخاك» رازق رویین در شا خه یی از رجزمثمن مخبون بر وز ن مفاعلن ، مفاعلن، مفاعلن، مفاعلن:

معلمان کودکان ساده دل مفاعلن، مفاعلن، مفاعلن

دها تیا ن پابر هنه از نخست
به دستها ی کوچك پرنده گان ده مفاعلن،مفاعلن، مفاعلن، فعل
امیدرا چنان نها لك كبودكاشتند مفاعلن ، مفاعلن، مفاعلن،مفاعلا ن
که باغ گل شود نشد مفاعلن، مفاعلن
نه خسته از یقین بارور مفاعلن، مفاعلن فعل
نه بسته بر امیدکور مفاعلن، مفاعلان
چنان سپیده فلق مفاعلن، مفاعلن
سوار گفتن و سرود تا ختند مفاعلن ، مفاعلن، مفاعلان
که مرزها ی زیستن پراز شکوه روشنان
مفاعلن، مفاعلن، مفاعلن، مفاعلن
ـچنان سحر شود نشد ـ مفاعلن ، مفاعلن
نمو نه چهار م: بخشی از شعـر«از آتش» «از نگاه » عبد الـلــه نایبی در شا خه یی از رجز مثمــن سالم بروزن
مستفعلن، مستفعلن ،مستفعلن مستفعلن:
شبگاه بود مستفعلان
از ژر فنا ها ی روانم گو ییـــاآتشفشا ن پیر بر میخاست ازبستر
مستفعلن ،مستفعلن، مستفعلن ، مستفعلن، فعلان
بر گشته از پیکار مستفعلن، فعلان
آگنده از باور مستفعلن، فعلان
در شا خسارا ن سیه‌پروازشب مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن
تکبال ، خو نین پر مستفعلن ، فعلن
بادرد همپیو ند مستفعلن، فعلن
چادر به‌سر آمد مستفعلن ، فاع
باچهره یی بنوشته از آژنگ مستفعلن، مستفعلن ، فعلن
در قا متش جنگلـ زمین فقـــرخوابیده
مستفعلن ، مستفعلن، مستفعلن فاع
نمو نه پنجم : بخشی از شعر«ازآن‌جمله» رفعت حسینی در شا خه یــی

از هزج مثمن سالم بر وزن مفاعیلن، مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن :

عزیز من مفاعیلن
چو میخندی مفاعیلن
هجوم قصه می آید مفاعیلن، مفاعیلن
ـ به‌سوی لحظه‌ها ی من مفاعیلن ، مفاعیلن
هجوم قصه های خو ب مفاعیلن، مفاعیلن
مرا با حرفها ی خو یش میکاو عزیز من
مفاعیلن، مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن
چه میجو یی؟ مفاعیلن
مرا از غم تو پیداکن مفاعیلن ، مفاعیلن
ـ که من گمگشته ام در غم ـ مفاعیلن، مفاعلن
مرا از غم تو پیداکن مفاعیلن مفاعیلن
برایت داستانی تازه بر پاکن ! مفاعیلن ، مفاعیلن، مفاعیلن

نمو نه‌ششم: بخشی از شعـــر «بن‌بست» عارف پژمان در شاخه‌یـی از مجتث بروزن مفاعلن ، فعلا تن ، مفاعلن ، فعلات:

نشسته بود چوآیینه درگذر گه باد
مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن ، فعلات
نگاه کردم و رفتم مفاعلن، فعلاتن
تنم جزیره مردم گریز غربت بود مفاعلن ، فعلاتن، مفاعلن ، فعلات
وساعتی دیگر مفاعلن، فعلن
سراغ میکده رفتم به جستجو ی شراب
مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فعلن
همان شراب گدایی که‌روز گاردراز مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فعلن
نگا هم از پس آیینه موج دلهره‌بود
مفاعلن ،فعلاتن، مفاعلن، فعلن
وشیشه خا لی بود مفاعلن ، فعلات

نمو نه هفتم : بخشی از شعـــر «دیدار» لطیف پدرام در شا خه یی از مضارع احزب مکفو ف بر وز ن مفعول ، فاعلات، مفاعیل، فاعلات:

گفتم قیا متی نتوان دید مفعول ، فاعلات ، مفاعیل
گفتم بشارتی نتوان گشـــت مفعول ، فاعلات ، مفاعیل
تااز سکو ی لحظه تردید مفعول ، فاعلات ، مفاعیل
گا می فرا ختر نتوان زد مفعول ، فاعلات ، فعولن

سخن‌کو تاه ، رودبار خرو شا ن‌شعر امروز در بستر تازه، هموار و گسترده یی به‌پویه آغاز یده است‌وشتابناك به‌پیش میرود .

بماناد این پویه و شتاب !
بمانا د شعر این میراث ار جناك‌ملت ما!

یاد داشتها :

۱ــر.ك. به‌وز ن شعر فار سی ،تالیف پرویز ناتل خانلری ، چا پ دانشگاه تهران ص ۱۰.
۲ ـ همان ،ص ۱۱
۳ ـ همان، ص ۱۲
٤ـ همان، ص ۱۳
٥ــر.ك.به المعجم فی‌معاییراشعارالحجم ، چاپ مدرس رضوی ،ص٢٤
٦ ـ هما ن ،ص ۲۸
۷ــر.ك. به‌نگا هی به‌رسا لـــه«قول وغزل استاد همایی»، نو شته فرا مرز داناسر شت گودر زیا ن،ص ۱۷.
۸ـ ر.ك. به «سمـــاع وزن» ،مظا هر مصفا،((رهنمای کتا ب)) ، ش ۷ــ۹، سال ۱۸ ،ص ۵۲.
۹ـ ر . ك . به «بدایع و بدعتهای نیما یوشیخ» مهد ی اخوان ثا لث، ص ۷۰ .
۱۰ـ ر . ك . به «نگاهی به شعر نو» نوشته مو سوی گر مـا رودی رهنمای کتاب ، سال شانزد هم ، شماره ها ی۱ــ۲ــو۳ . ص ۱۰۵ ـ ۱۰٦ .
۱۱ـ بدایع و بدعتها ی نیمایو شیجص ۷۰
۱۲ـ ر.ك. به سلسله مقاله‌هایش‌به نام «پست و بلند شعر نو » در آغاز «ماه در مرداب».

ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور